

Acc 3806

CHITRA DHAN
EVASU
(With Powers of Collector)
PROPERTY
KASHMIR, PROVINCE
196 of L.R. Act. 1907

+

۴۸
۵۹۶
تو فخری و زما و مدح
ازین فخری و زما و مدح

چکیده کلک و سخاوت ریشه طبع آسمان پیوند مکاتبات علای



فما می بعد صبح و تنقیح بر وجه کمال هر سه دفتر تحلی بزبور اخلال

در طبع نامی مشی و کشتو واقع لکهنون طبع کر

اطلاع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطوں ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جس کے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیٹل بچ کے تین صفحہ جو سادہ سے ہیں ان میں بعض کتب درسی انشا فارسی و اردو وغیرہ کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
	ریاضین عظیم - مکتوبات عبارت رنگین از ملا		کتب انشا فارسی
۴	غیاث الدین مصنف غیاث اللغات نادر فقرات	۱	انشاء بہار عجم - عبارت فارسی بغیر لفظ عربی
۹ پائی	دستور الصبیان - مشہور عام -	۳ پائی	انشاء فیض سال - تعلیم طلبہ -
۶ پائی	دستور الکبریات - درسی کتاب -		انشاء خلیفہ - تعلیم اطفال کا خلیفہ مع حاشی
	انشاء دلاویز - تلازمہ شطرنج از مولوی		اردو و قسم خط -
۱۶ پائی	عبد الغزیز اردوی -	۲	اول - بخط نستعلیق -
	انشاء عجیب - خلاص فارسی الفظ از	۷	دوم - بخط شکستہ -
۱	نشی محمد جعفر -	۱۳ پائی	انشاء تمیز - از نشی کالی راس -
۵ پائی	طہیر الانشاء - از نشی نامی ظہیر الدین بلگرامی -	۱۴ پائی	انشاء مادہ ورام - مشہور عام بخط نستعلیق
	انشاء صغیر طہیل - مع صحت نامہ عبارت	۱۵ پائی	ایضاً - حسب مراتب بالا بخط شکستہ -
۱۶ پائی	تین عمدہ ہے -	۱۶ پائی	تو باوہ منیر - نادر انشاء از میر صافی منیر لاہوری -
	انشاء و لکشا - مشہور درسی کتاب جامع		نثر الدرد - از مولوی روح الامین عبارت تین
۱۶ پائی	اقسام تحریرات -	۸	نہایت عمدہ -
۱۶ پائی	رقعات عالمگیری - بمثل غلی عبارت از عالمگیر	۹ پائی	انشاء بہار ہند - از نشی عبد الغزیز اردوی -
۹ پائی	رقعات غیری - از نشی عبد الغزیز اردوی -	۱۶ پائی	انشاء مولانا جامی - بلغ مشہور درسی -
۳	رقعات نیراقبتیل - مشہور درسی -	۱۶ پائی	انشاء طاہر وحید - بلغ مشہور درسی -
۱۶ پائی	رقعات ابوالفضل - وزیر سلطان اکبر -		انشاء فائق - مشہور درسی -
۲	انشاء خیالات نادرہ - مفید لطیف -	۱۶ پائی	انشاء دولت رام - مشہور عام -
	شرح ابوالفضل - از مولانا غیاث الدین مرحوم		انشاء صفدری - رقصات فارسی و مقابل
۸	مصنف غیاث اللغات -	۱۶ پائی	میں رقصات اردو عمدہ طرز تعلیم -
۲	انشاء ہر سہ ماہ - عمدہ عبارت و طرز مفید	۱۶ پائی	انشاء گلزار عجم - از مولوی مقبول احمد فاروقی -

حسن و قیام و زنا و سب و سرزن
ازین و این و این و این و این و این

چکیده کلام و سخاوت و پند و نصیحت و طبع آسمان پیوند مکاتبات علای



فهامی بعد تصحیح و تصحیح بر وجه کمال هر سه دفتر تحلی بزبور اخلال

در طبع نامی مشهور و کشف واقع لکن مبین طبع کز

۱۲ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۳ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۴ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۵ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۶ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۷ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۸ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۹ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۰ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع

در بر اهل معنی تنگ آید بیت شهنشاها چهاراد و فاش دیده پر خم شد + سکندر اشک حسرت ریخت
 کما فلاتون ز عالم شد + مفاد ضات آن صدر نشین چار باش فضل و کمال که کارنامه قضا و قدر
 دستور العمل مدراج کما است پراکنده افتاده بود منکب عبد الصمد فضل محمد ام و در اولاد دید آن سطوی سکندر
 منش در ای ابطه همیشه زادگی نسبت فرزندش اشم و منظور نظر تربیت او بودم این گلدسته فرنگی دست آوی
 شگرت بخت اوراک سعادت خود دانسته در فراهم آوردن آن کمر سعی برستم و در انتظام آن نظر محبت بر گام
 اگر چه من هیچ نقاشی چه بار که جرم قمر را پیر این انکسار و زم و بهشت اگل خزر به آرایش هم و غورشید را
 پیشعل افروزم و نمایش ماه سجده کنم لیکن این پردگیان خیال و بکار افکار را از کمال صباحت مباحث پیش
 ازین طاق مستوی ندیدم غواشم که جمال جهان آرای آنها را بر صا جان سخن مطالبان این فن جلوه گرام
 و این عروس نیبا و خریده رعنا را مشاطگی نموده بردان معنی و انامیم لاجرم بهزار تکاپوی جستجوی فقره فقره از
 هر جا بهم رسانیدم و بنوشتن آن دست را نگار بستم و دیده نکته بین را که خورده تماشای عرایس
 معنویت جلای وافر بخشیدم و عنوان هر یک را بقدر دریافت خود نگاشته استم ساختم نخستین مکتوبات
 و فرامین که از زبان حضرت شاهنشاهی بلوک ایران و توران و امرای عالیشان رقم زده کلک
 معانی سنج گردانیده اند و هم عرائض و خطوط که خود بحضرت خاقان زمان و خوانین بلند مکان
 نگارش فرمودند سوم خطب و اختتام و انتخاب کتب بیاضها و شرباد و دیگر بعضی مطالب و مقاصد که
 و خیر عبارت در آورده اند و یکی را در فرصت اندک انتظام دادم و افرادان بهره فراند و ختم و تاریخ آتش
 بدینگونه از کشور عدم شهرستان وجود جلوه گرام ساختم و از نهانخانه ضمیر بر فراز پیدائی آوردم و رباع
 این نسخه کز علم و ادب نامی شد + یک موج ز بحر طبع فها می شد + و ساعت نیک چون سر انجام گرفت
 تاریخ مکاتبات علامی شد + سبحان الله این چه نازنینان بوش افرا اند که بر منصفه شهود جلوه گری را
 مستعد اند و لفری را چالاک اما بلند نظری را باید که از نظاره اینها دل را که خلوتکده پردگیان محبت

۱۲ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۳ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۴ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۵ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۶ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۷ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۸ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۹ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۰ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۱ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۲ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۳ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۴ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۵ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۶ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۷ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۸ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۹ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۳۰ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع

۱۲ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۳ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۴ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۵ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۶ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۷ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۸ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۱۹ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۰ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۱ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۲ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۳ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۴ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۵ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۶ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۷ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۸ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۲۹ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع
 ۳۰ صفت و اخلاص بالای آن در نسخ مطبوع

۱۲ مولوی کاویلی جانشین تھا کہ اس کے
 معنی سلطان بافتح و قورطین
 سلطانین بعد از اس کے بعض نجات
 شہزادان و دیوت سلطان است آری
 از ان بودے را بجای سے بود اج
 اسطین یعنی رنگان صفت
 نسبت لفظی نہیں نسبت باہم
 اضافت لطف باہم
 نے خود مان بنا بعض خفا کہ
 لفظ باہم جہت دران

چگونه در دین متباین خاص باینجانب آسپندان تصویب نموده آید و آنکه مقتضای محبت و یگانگی تفصیل
فتوحات رقم پذیر خامه اتحاد شده بود آنرا از سنج حسن نیت آن والا ترا و شمرده خوشوقت شدیم و آنکه
بمحبوب مولانا حسینی نگاشته کلام محبت بود که فرزند عزیز بموجب خرد سالی خواهشی چند که نه در خور او
باشد نموده است دل نگرانی دارد که مباد اخباری بر دامن محبت نشسته باشد و در استعدا ران تفصیلی رفته
بود قاصد پیشتر از ورود در انشای راه و آب فرو رفت و مضمون معلوم نشد خاطر حق گزین با از سنج این واقع
تأسف داشت روابط قرابت قدیم با ضوابط محبت جدید به الگوئے انتظام و الیقام نیافته است که
بالفرض چیزی میبود اخبار طلال بر دامن مصادقت نشیند فرزندان ابا پدران حقیقی نازگونه میباشد خصوصاً آن والا
و ستارگان اگر بایده ران مجازی نیز انمعنی بظهور آید چه درست سعادت مند فرزندان که رضا جوئے پذیر وجه
عزت او بوده و رنگبانی این سر رشته نگار بے غایب همان جلال عمود و شرافت مواثیق که بذریعہ
الطیجان کاروان مره بعد از حزی قرار یافته و خاطر حق پسند مرسم و منتقش است و در رسم اسلام آمین
گرام از برای ابقای ارکان دوستی و یکجته عامه حقیقت گزینان فوت منش را عشر عشر
آن دانی و کافیت و آنکه مرقوم بود که بعضی یورشها بآدن احمد علی امالیق موقوفست بوضوح
پیوست حقیقت پدر و درون او جهان گذرانرا بسمع شریف رسیده باشد که بعد از رخصت این
امر ناگزیر پیش آمد نیکدانی و آگاه دلی بود اگر بمحض قدسی رسیدی بسا اسرار مصادقت و غوامض محقق
از زبان راستگوی او معلوم آن والا گوهر میشد هر اراده که مکنون ضمیر صواب اندیش باشد از
مسکامن قوه بفعل آوردند و هر گونه معاونتی که لازم نشاء دوستی بخاطر حقیقت طراز رسد ابلاغ
نمایند که در آن مساعی مشکوره لوا مع ظهور دهد سد الحمد که از عنفوان جلوس به او رنگ ناز و نانی تا حال
که سنه عاشره است از قرن ثانی و اوایل انکشاف صبح اقبال و بدار ایتسام بهار اجلال است
یگانگی نیت حق اساس این نیازمند درگاه الهی آنست که اغراض و منظور نداشته همواره الیقام و انتظام

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

فاصد شد غرق
 نشد و عندا تکیه نوشتند آمدند
 محبت فدی بنیامین جهان بخت
 نشد است که بالفرض اگر چه
 میبود غباری بخاطر صداقت
 که انداختی شرح می آید
 جو است شعله برضی مراد از دل
 مجازی غلام و دوستان بر کمال
 جلوه دارا و کرده اطلاق بدو
 بودن برای آن فرزند خود است
 کرده میگردد که غنا بخوار می آید
 اینم نمی ناز طلب میکند اگر از من
 هم طلبد مضائقه ندارد عرض اینک
 از من هم چه دو بیان تعرف جهانک
 می بیند نهایت سخت است اموی
 عهد ادعلی مرده است این تعرض
 دیگر است که ناسعادتمندی آن فرزند
 نهایت میکند چه ظاهر این فرزند
 و صفای عبد الله خان که پدرش بود
 چنانچه از چهار صد و ده فرزند از هر چه
 خود و ساسا

تو بهضم قاف و تشدید و او بهضم باطن و فعل بالکسر بهضم ظاهر نشاء بالفتح بهضم سرشت و عالم دور شرح مطبوع کلکته بهضمه حال نوشته مسامی بالفتح معنی مسامح
 و تشدید و او بهضم باطن و فعل بالکسر بهضم ظاهر نشاء بالفتح بهضم سرشت و عالم دور شرح مطبوع کلکته بهضمه حال نوشته مسامی بالفتح معنی مسامح
 و تشدید و او بهضم باطن و فعل بالکسر بهضم ظاهر نشاء بالفتح بهضم سرشت و عالم دور شرح مطبوع کلکته بهضمه حال نوشته مسامی بالفتح معنی مسامح
 و تشدید و او بهضم باطن و فعل بالکسر بهضم ظاهر نشاء بالفتح بهضم سرشت و عالم دور شرح مطبوع کلکته بهضمه حال نوشته مسامی بالفتح معنی مسامح

در طبع را غلات میگردند ۱۲

ما ملجأ مخلصنا إليه وادعى قناراً وادعى بعد ذلكاً خذوا ايتها قضاة الحكم حذراً فليخافوا على ائمتنا

[illegible]

و این دو در خارج بی بی می آید
از آن بجای الف و الم می آید و عشق
صالح آوردن آن بی باک است
مکنون پدید آمده و صالح با کسر
فوق کمال یعنی ۱۲ مولود می آید
مکنون از نظر بعد بنام و چون
بقوتین آن باشد که در قول او و نیز از
تمام کسرت او و در شایسته یعنی
او و نیز از بعضی نقطه بعد قول
و در نیز از قول

ع ۱۲ خلیفہ شہیم
الخفاہر الفظیہ سے
مضاف لبوی آن ملک است
یعنی آخر آن ملک میں رہن
صورت یا یہے تکمیل
نہایت نوشت چاہا کہ گفتہ اند
بہ کین در جمیع نسخ مجتہدین
یافتہ شد ہیں بہتر شد
از بیار سے مضاف الیہ
۱۲ مولانا محمد ہادی علی
رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ
++ +

[illegible]

امری و دیگر منظور گذشته و ازین است که روی بهت همایون بهر جا که آورد دولت اقبال بهرزم
استقبال پیش آمد و عنان غنیمت مبارک بهر جا که معطوف داشت فتح و نصرت بطریق استعجال
اقبال نمود هرگاه که شمیمه قومیه و سنجیه مرضیه بابا سائر عباد و اندچنین باشد آن سلطنت و سدگاه که
از عمده نمایند یافتگان درگاه کبریای الهی اند و معندار و رابط آشنائی جانین و ضوابط محبت فیما بین
منتحق و ممکن است و قرابت قریبه سابقه سیمیه نسبت لاحقیه شده باشد و برهوشندان حق شناس
ظاہر است که یکی ازین و رابط و التیام محبت و ولا کافیهست فکیف که اینهمه داعی جمع شده باشد
غیر از دوستی و محبتی منظور نظر حق بن حقیقت آیین نخواهد بود و پدید است که میامن برکات این
موافقت و موالات و سیله انتظام احوال عالم و عالمیان و نظام اوضاع جهان و جهانیان
خواهد شد ایما نیک و روانی موانع ارسال رسل و رسائل مرقوم شده بود و هر چند در نظر عقل و دوزین
سخن در آن باب ناکرون ترجیح بر سخن کردن داشت اما اغماض از آن وادی در رنگ تطویل
کلام در آن مقام ناملائم پنداشته باین قطعه که از اجله اکابر دین منقول است اکتفا نمود قطعه
قُلْ اِنَّ اِلٰهَٓهُ وَوَلَدِهٖ قُلْ اِنَّ الرَّسُوْلَ قَدْ كُنَّا + مَا نَحْنَا اِلَّا رُسُوْلٌ مَّعَا + مِنْ لِسَانِ
اَنْوَرِیْ فَلَیْکَ اَنَا + اَلْحَمْدُ سَدَّ که از بد و انکشاف صحیح ایجاد و تکوین و ظهور ششغنه سیر سلطنت
سعادت قرین همواره مطمح نظر منہج توهم ملت و دین و مسلک مستقیم حق و یقین بوده لاجرم
بموجب الملک و الدین تو امان ارتقای مدارج سلطنت همایون و اعتلای اعلام دولت
روز افزون کمال و بنداری مارا دلیلی قاطع و حجتی ساطع است احد تعالی بگنازاد مرضیات
خوش راسخ و موم و ثابت قدم دارا و چون جوامع عجم سلاطین عدالت انما که صدر نشینان ارانک
اعتلا انداخته است که کافه خلایق و جمهور بر ایا که بدائع و دائع حضرت صمدیت اند و مهاد و موانع بوده در
لوارم عبادات الهی مراسم معاش خیر خواهی جہد بلوغ نمایند بآرین ت و تسبیق و انتظام بن مما

ازین نیست و این غلط باشد چه کاف بیان بعد از
منتهی ندارد و فاعل آورد و معطوف
و منت فاعل است باینجا و منتهی درگاه
کتاب نراه ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ و ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴ و ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ و ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ و ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ و ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳ و ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ و ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ و ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵ و ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ و ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷ و ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹ و ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳ و ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲ و ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷ و ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱ و ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳ و ۱۱۹۴ و ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ و ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ و ۱۲۰۵ و ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷ و ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ و ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ و ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹ و ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ و ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰ و ۱۲۳۱ و ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳ و ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ و ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹ و ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ و ۱۲۴۳ و ۱۲۴۴ و ۱۲۴۵ و ۱۲۴۶ و ۱۲۴۷ و ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ و ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ و ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹ و ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ و ۱۲۶۲ و ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ و ۱۲۶۶ و ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ و ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ و ۱۲۷۴ و ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ و ۱۲۷۸ و ۱۲۷۹ و ۱۲۸۰ و ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲ و ۱۲۸۳ و ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ و ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ و ۱۲۹۲ و ۱۲۹۳ و ۱۲۹۴ و ۱۲۹۵ و ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ و

لفظ از آنها نقل بود
از خادان بعضی است
رفع اندر جا نهم اولان
محمد علی بن محمد شرفی
که عرق با بضم و سینه
دلود کوزه در جستان
بیانها میباید ای یکن ادبیا
حاصل آنکه در بار شاه خوت
عزیزه مقابل کرده اند اما
نزع قیبه شده است

۱۸
 در کشتی آن والاد و دمان خسته خاندان گوهر افزای افسرد او رنگی که کشتی
 چهره دانش و فرهنگ صدر نشین ابوان شهریاری چابک خرام پیشگاه سپه داری سپه سالار
 نبردگاه دلاوری و دلیری شهسوار چو لاناگاه شیر مردی و شیر خدیو کامگار کشور
 و او گسری نو آیین نامدار جهان دانش پروری فروزنده چراغ خانی فرازنده چتر کیانی
 بود و خوشترین هنگامیکه کوس نوری آوازه جهان افسرد و زی در گنبد نیلگون بلند
 ساخته و تیر اعظم عطیه بخش عالم یعنی آفتاب جهان تاب که سلطان چهار بالش ایام و قهرمان
 هفت اقلیم عناصر و اجرام ست سائ فرخی و فرخنده کی بر تارک جزو کل انداخته بود
 و باد بهاری روح بناتی در کالبد نوریان شهرستان آب و گل دمیده و ابر آوار
 پای نورسیدگان لشکر بهار را از گرد راه شست و شو داده و برای خوشدلی و خرمی
 و سرمای دکنشانی و شادمانی شد بنیاد دوستی از سر نو بلندی گرفت و آیین یکتا و سه تازه
 از جندی یافت سخنان و لا و بزار دوستی و خویشی و یگانگی و نیک اندیشی که بنامه عنبرین
 شامه نگارش یافته بود و به کاک گوهرین سلک گزارش پذیرفته و ضوح پوست بر دل
 دانش پسند و دیده آسمان پیوند که گنجینه راز خداوندی و آینه چهره بو شمنی است
 پوشیده نخواهد بود که این نیازمند درگاه بی نیاز و دین سی سال که از نیر و آسمان
 تحت کارانی رسیده همیشه پیش دید دانش و بنیش آن داشته که این همه جهانگیر
 و فرمانروائی و تیغ گزاری و کشور کشتی برای بجا آوردن گیر و دار شایسته و سر کردن
 کار و بار پاسبانی است نه گرد آوردن گنجای زر و سیم و آراستن تخت و دوشیم و
 پایگل ماندن و خواهشهای ناپائدار و سرفرو بردن در گریبان آرزوهای ناستوار
 چنانچه همیشه با دوست و دشمن و خویش و بیگانه جزینگی و یکنوازی چیزی دیگر در دل نبوده

با خنده و خنده و غیره
 مستطاب شاهان و رنگان
 در کشتی آن والاد و دمان
 چهره دانش و فرهنگ صدر
 نبردگاه دلاوری و دلیری
 و او گسری نو آیین نامدار
 بود و خوشترین هنگامیکه
 ساخته و تیر اعظم عطیه
 هفت اقلیم عناصر و اجرام
 و باد بهاری روح بناتی
 پای نورسیدگان لشکر بهار
 و سرمای دکنشانی و شادمانی
 از جندی یافت سخنان و لا
 شامه نگارش یافته بود و به
 دانش پسند و دیده آسمان
 پوشیده نخواهد بود که این
 تحت کارانی رسیده همیشه
 و فرمانروائی و تیغ گزاری
 کار و بار پاسبانی است نه
 پایگل ماندن و خواهشهای
 چنانچه همیشه با دوست و

و کلام

و کلامی و مراد از شایسته
 و کلامی و مراد از شایسته
 و کلامی و مراد از شایسته
 و کلامی و مراد از شایسته

چندان کوشش بجا آورده که جاها و دشوار از چندین راه جای فرمانروا و سرکشان ناسزا
بدست آمد و هگی سرانجام آن بدانگونه که بایستی شد چنانچه تجا نهای هندوان بدکیش
خانقاه درویشان خداوندیش گردید و بجای آواز ناقوس بت پرستان بانگ نماز بلند ^{آوان}
گرفت و همه کارهای اینچنانچه دل میخواست همچنان شد و از روی خواست سامان سرانجام
پذیرفت و همه سرداران و گردنکشان کمر بندگی بر میان جان بسته و گوشواره فرمانبرداری
در گوش فروتنی کشیده به لشکر فیزی اثر درآمدند و این همه مردم گوناگون را با هم پیوندستاد
و مانیز سر نیاز بر زمین خاکساری و تارک امید بدرگاه خداوندگار نهاده بوستان
آرزوی امین مردم را بر حشمت و ادود و دیش سرسبز و شاداب ساختیم و پیش نهاد خاطر آن بود
که چون این کار و بار سامان و سرانجام یابد شوریده بخان قرتک که در دریای شور
درآمده سر مشور انگیزی بر آورده اند و سنگ راه دریا نوروان هفت کشور شده سیما
بر زائران حرمین شریفین ز او بجا الله شرف آزار بسیار میرسانند خود یورش نموده آنرا را
ازین خار و خاشاک پاک سازیم لیکن چون شنیده می شود که او باش قزلباش از
جاوه عقیدت و اخلاص بیرون آمده بوالی خوبی او پیا کرده اند بخاطر حق جوی میرسد
که یکی از فرزندان کامگار را بدان جانب تعبیین فرمائیم قطع نظر از آنکه از شاهراست
و جماعت انحراف دارند رعایت خاندان نبوت بر ذمت همهت مالا لازمست علی الخصوص
که حقوق اسلاف سابقه در میان باشند و تا خاطر ازین رهگذر جمع نشود نهضت بجای دیگر
نکنیم و الحال که سلطان روم عمود جد و پدر بزرگوار خود را کان لم یکن انکاشته نظر بر
ضعف صوری و الی عسراق انداخته بدفعات افواج فرستاده اند و مسموع میشود که
والی عسراق سلطان علی قلی همدان او غلی را به جهت طلب کمک باینجانب

نسبت
و غیره قوله ما نیز سر نیازان
اس چون بن مردمان باها
چنین اطاعت کردند ما نیز
شکر خدا نمود و آرزوئی
آنها را بداد و دانش بر او دیم
تا که بفتح ثالث بمنجه
میان سرش از آب بمنجه
تر و تازه باشد ۱۲ اب
سے قوله چون این کار بیا
مرد نجاس باید انرا سبند و
از خانه و در عتقاد آثار کم
یک شود ۱۳ سے قوله
یک چون کشیده می شود
انرا سب هر چند راه سابقه
ممكن خاطر باو و یک با سب
می و دیگر او باشد قریب اس
نسبت بوالی و در خط
میر سده ۱۴ قتل با لک
و زای میهم کسور و سب
و با سب نمی سر نکاست
و این خطب و نیست از
ایمان که کلاه می
شد ۱۵

در دل چنان میگذرد که باد و دود و آتش
در این جهان بخت و اقبال و کمال
و این عالم بخت و اقبال و کمال
و این عالم بخت و اقبال و کمال

فرستاد و اند بخاطر چنان میرسد که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان منعطف
سازیم و اعلاای اعلام امداد و اعانت بر وجه اتم و احسن بناییم و در دل چنان میگذرد
که چون آئین یگانگی و یکدلی بآن والاد و دمان سالهاست که هست و تجدد مرا هم محبت و
لوازم قرابت از فرستادن مکتوب محبت اسلوب بمصوب سیادت پناه سعادت دستگاه
میر قریش استحکام یافته است میخوانیم که چون نزدیک بخراسان سیده شود آن والاد و دمان نیز
از آنجا از راه دوستی آمده در آن سرزمین سپهر آئین بیدار گرامی شاد کام سازند و گفت و شنود
و لایز پرده کشای چهره یگانگی گردند امید که سخنان خدا دانی و رازهای پنهانی که در دل جا گرفته
یک یک گفته شود و آنچه از دور بینی و خدا پرستی در دل آن والاد و دمان پرتوانداخته باشد
شعیده آید خوشا فرخنده حالی که انجمنی در گزیده خدا برای خدا فراهم آمده زبان راز بکشایند
و سخنان و نواز با هم بگویند و چون پیشید سر فراز کرده های خدا خواهش بر آوردن نام بلند
و سرافرازی نمودن بر بنده های دیگر نیست دل چنان میخوابد و امید که ایشان هم چنین میخواسته
باشند که در هر یکی که خدا شناسی و خدا اندیشی بیشتر باشد آن دیگری پیروی و دلجوئی او خواهد و در یکی
و دیگری او فرو گذاشت نماید و الحال که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر شده و باره
امداد و کمک اهل عراق و خراسان موافق صلاح دید آن شمت و سنگاه بعمل خواهد آمد و دیگر آنچه
از فرزند شایخ مرزا نوشته اند بسیار خوبی شته اند سخن آنست که از آنجا که خرد سالیها و خود پسند بها
او بود با اینهمه کوتاه بینی همشنان بد داشت سزاوار چندین ناشائستگی شده بود که هر کدام
از آنها باین پایه میرساند چه از آن بی پرواینها که از بندگی ما کرده و چه از آن گستاخها که بآن
والاد و دمان نموده هر چند از دوستی و خویشی که با دارند چشم پوشیده شود و او را چه پای آن
بود که سبب او بانه پیش آید و چه از بد اندیشیهما که به پدر کلان بزرگ و ار خود نموده

بسیار است
از بندگان
سرفراز
آورد و بکمال
معرفت
قد در دل چنان
میگذرد و بکمال
رایان چنان
قرار داده و بکمال
قصد و فنکار
نموده اند و بکمال
فاضل
و بکمال
نور و شرف
مع این لفظ
و بکمال
باید نوشت
لفظ هم
چنین
نشد
ایشان
چنین

بوالفضل و قزول

است و بکمال
دوستی و خویشی
کر آن والاد و دمان
با و از بد اندیشیهما
خطاب
و بکمال
و بکمال
و بکمال
و بکمال

داشته اند باین دست آویز نیاز مستفیض سعادت خاص میگردد و البته شد تعالی
 تقدس که مشاهد صفوت نامه گرامی که بموجب یادگار سلطان حسین شالمو مرسل شده بود
 در اوسط ایام بهار و مناظر اعتدال لیل و نهار را بهتر از بخش باطن مهر آگین شد و باد طرب آمیز
 شقایق و ریاحین در دماغ روزگار پیچیده بود که این گلدسته محبت و ولانگشت رسان
 شام بگانی گشت و آنچه در توقف تسطیر تامل خلعت و داد رقم پذیر کلک ظهور شده بود
 بغایت در موقع خود جلوه استحسان داد و فی الواقع روابط معنوی چنان مقصدا
 میکرد که این همه دیر نگشت لیکن از صادر و واردمسموع شده باشد که چگونه مشاغل عظیم
 و محاربات قویم با سلاطین ممالک هندوستان و اساطین این مرز بوم که مساحان
 جدا اول آسمانی چهار و انگ هفت اقلیم گشت اند اتفاق افتاده بود درین مدت مدید
 این سواد اعظم با همه وسعت و وسعت که در میان چندین رایان خود را که و فرمانروایان
 سپه آرا که انقسام یافته بود و همواره بر سر مرز و تاجر بوده باعث تشنه
 خواطر خلق الله میشدند به نیروی توفیقات آسمانی به شیخ اولیای دولت قاهره در آمد و
 از گریوه هندو که تا اقصای دریای شورا ز سه طرف جمیع سرکشان و گردن فرازان
 و فرمان روایان زبردست و راجه با و رایان بدست و افغانان کوه نشین کوتاه بین و
 بلوچان با و پیاشه با و یه گزین و سایر قلعه نشینان و زمین داران شمولاً و استقلال
 و ظل اطاعت و انقیاد و درآمد و در التیام صدر و ایتلاف قلوب
 طبقات انام شرافت ساعی مبذول شد و بمیان توفیقات غیبی آنچه در
 پیشگاه ضمیر حق گزین مے تافت بر وجه اتم ظهور داد و اکنون که صوبه پنجاب
 مستقر ایات منصوره شده مکنون خاطر حقیقت مناسط بود که یکبار از

فارسان ۱۲۵۵
 شکایت توقف مکانیابان
 نوشته بودند تا میل جمع شمال
 بیکر امروازان خطوط و جلوه
 امتحان و ادای سخن پسندیده
 آید چه شکایت و ستان پسندیده
 می باشد است رایان جمع
 کتبه نمایان هندوستان
 و حکام و زکات از انیز گشته
 و طوف خودی در خجانبه
 نامزد و تاجر و زین کبر کنی
 به و ن ظلم کردن ۱۲
 با و بیامش و بیفانده و قوله
 شمولای به اسطوخارنه بزرگیت
 مطیع شد همه زور و ستان
 علقه طاعت و آمدند و استقلال
 ظاهری نگذرد مطیع شده ۱۲
 شام با لک و حدیث
 ندانیم آمدن و ستان کردن
 سر زخم صدور و با لک و حدیث
 بسته ایستاد با لک و حدیث
 می افکند با لک و حدیث
 جمع قلوب با لک و حدیث
 جمع قلوب با لک و حدیث

سوم و چهارم و راس همه مشد و جای قرار ایات جمع رایت بمنظور نشان منصوره با لک و حدیث و فتح ۱۲

میرنخت که درین وقت محض رسیدن شایان آیین مروت و فتوت نباشد درین هنگام
 چنان پیش بظهور رسد که هر گونه کمک و امداد که مطلوب باشد بوقوع آید لیکن
 چون مهم قضا در میان بود و مرزایان آنجا در لوازم معاونت و معاضدت آن و دین
 عالی تکامل و تقاعد مینمودند و در مواقع حوادث و مکاره که محل استطلاع عیار جوهر
 وفاق است قطعاً آثار کجی و یگانگی بظهور نیارده اند و نیز بامین ارفع ماکه موطن صاحبان
 ناز و نعم است توسل شایسته تقدیم نمیرسانند مخطور حواشی باطن بود که اولاً قندهار را
 بکسان خود سپاریم و مرزایان اگر نشد دولت روز افزون نداشته باشند و از ماجرای
 سواف ایام نامدم گشته اعانت و خدمت آن جانشین نقاد و طبعین طاهیرین المیزم شوند
 و در نیوت افواج قاهره با ایشان بوده هر گونه امدادی که مرکز خاطر آن قره العین باشد
 بجا آورند لیکن چون مرزایان از منتسبان این خاندان قدس بودند بآنکه استفسار
 شود و فرستادن جوشش منصوبه و در نظر عوام کوتاه بین مشتبیه بعد مارتباط میشد ازین آرا^{۱۲}
 منصرف گشت درین اثنا رستم مرزا و رود سعادت نمود و صوبه ملتان که بحین بدین مرتبه
 زیاده از قندهار بود با اختصاص یافت و مظفر حسین مرزا شمول عواطف و روابط را
 شنیده والده و پسر کلان خود را اینجا فرستاده غرمت آمدن دارد و بعد از آمدن او
 عساکر فیر و زمند در قندهار بوده هر گونه امداد و معاضدت باسانی خواهد نمود و چون در آیین
 سلطنت و کمیش مروت اتفاق مقدم بر اختلاف و صلح اصلاح از حرست علی الخصوص نیت
 حق طوبیت ماکه از مبادی انکشاف صبح شعور تا این زمان همواره اختلاف مذاهب و
 افتراق مشارب منظورند^{۱۲} شسته و طبقات انام راجع و اسد دانسته و انتظام احوال
 عموم خلایق کوشش نموده ایم و برکات این نیت علیا که مقتضای ظلمت غلطی مره بعد آخری
 جدائی^{۱۲} مذاهب^{۱۲} ای سیه بودن^{۱۲} ای میر^{۱۲}

مروت و فتوت درین وقت محض رسیدن شایان آیین مروت و فتوت نباشد درین هنگام
 چنان پیش بظهور رسد که هر گونه کمک و امداد که مطلوب باشد بوقوع آید لیکن
 چون مهم قضا در میان بود و مرزایان آنجا در لوازم معاونت و معاضدت آن و دین
 عالی تکامل و تقاعد مینمودند و در مواقع حوادث و مکاره که محل استطلاع عیار جوهر
 وفاق است قطعاً آثار کجی و یگانگی بظهور نیارده اند و نیز بامین ارفع ماکه موطن صاحبان
 ناز و نعم است توسل شایسته تقدیم نمیرسانند مخطور حواشی باطن بود که اولاً قندهار را
 بکسان خود سپاریم و مرزایان اگر نشد دولت روز افزون نداشته باشند و از ماجرای
 سواف ایام نامدم گشته اعانت و خدمت آن جانشین نقاد و طبعین طاهیرین المیزم شوند
 و در نیوت افواج قاهره با ایشان بوده هر گونه امدادی که مرکز خاطر آن قره العین باشد
 بجا آورند لیکن چون مرزایان از منتسبان این خاندان قدس بودند بآنکه استفسار
 شود و فرستادن جوشش منصوبه و در نظر عوام کوتاه بین مشتبیه بعد مارتباط میشد ازین آرا^{۱۲}
 منصرف گشت درین اثنا رستم مرزا و رود سعادت نمود و صوبه ملتان که بحین بدین مرتبه
 زیاده از قندهار بود با اختصاص یافت و مظفر حسین مرزا شمول عواطف و روابط را
 شنیده والده و پسر کلان خود را اینجا فرستاده غرمت آمدن دارد و بعد از آمدن او
 عساکر فیر و زمند در قندهار بوده هر گونه امداد و معاضدت باسانی خواهد نمود و چون در آیین
 سلطنت و کمیش مروت اتفاق مقدم بر اختلاف و صلح اصلاح از حرست علی الخصوص نیت
 حق طوبیت ماکه از مبادی انکشاف صبح شعور تا این زمان همواره اختلاف مذاهب و
 افتراق مشارب منظورند^{۱۲} شسته و طبقات انام راجع و اسد دانسته و انتظام احوال
 عموم خلایق کوشش نموده ایم و برکات این نیت علیا که مقتضای ظلمت غلطی مره بعد آخری
 جدائی^{۱۲} مذاهب^{۱۲} ای سیه بودن^{۱۲} ای میر^{۱۲}

مروت و فتوت درین وقت محض رسیدن شایان آیین مروت و فتوت نباشد درین هنگام
 چنان پیش بظهور رسد که هر گونه کمک و امداد که مطلوب باشد بوقوع آید لیکن
 چون مهم قضا در میان بود و مرزایان آنجا در لوازم معاونت و معاضدت آن و دین
 عالی تکامل و تقاعد مینمودند و در مواقع حوادث و مکاره که محل استطلاع عیار جوهر
 وفاق است قطعاً آثار کجی و یگانگی بظهور نیارده اند و نیز بامین ارفع ماکه موطن صاحبان
 ناز و نعم است توسل شایسته تقدیم نمیرسانند مخطور حواشی باطن بود که اولاً قندهار را
 بکسان خود سپاریم و مرزایان اگر نشد دولت روز افزون نداشته باشند و از ماجرای
 سواف ایام نامدم گشته اعانت و خدمت آن جانشین نقاد و طبعین طاهیرین المیزم شوند
 و در نیوت افواج قاهره با ایشان بوده هر گونه امدادی که مرکز خاطر آن قره العین باشد
 بجا آورند لیکن چون مرزایان از منتسبان این خاندان قدس بودند بآنکه استفسار
 شود و فرستادن جوشش منصوبه و در نظر عوام کوتاه بین مشتبیه بعد مارتباط میشد ازین آرا^{۱۲}
 منصرف گشت درین اثنا رستم مرزا و رود سعادت نمود و صوبه ملتان که بحین بدین مرتبه
 زیاده از قندهار بود با اختصاص یافت و مظفر حسین مرزا شمول عواطف و روابط را
 شنیده والده و پسر کلان خود را اینجا فرستاده غرمت آمدن دارد و بعد از آمدن او
 عساکر فیر و زمند در قندهار بوده هر گونه امداد و معاضدت باسانی خواهد نمود و چون در آیین
 سلطنت و کمیش مروت اتفاق مقدم بر اختلاف و صلح اصلاح از حرست علی الخصوص نیت
 حق طوبیت ماکه از مبادی انکشاف صبح شعور تا این زمان همواره اختلاف مذاهب و
 افتراق مشارب منظورند^{۱۲} شسته و طبقات انام راجع و اسد دانسته و انتظام احوال
 عموم خلایق کوشش نموده ایم و برکات این نیت علیا که مقتضای ظلمت غلطی مره بعد آخری
 جدائی^{۱۲} مذاهب^{۱۲} ای سیه بودن^{۱۲} ای میر^{۱۲}

که تیار و دستان جانی بجله سازی دشمنان خود کام از بساطت سرب دور شده خوانا به
 اجل نوشیده اند و بسا دشمنان دوست نامیاس عقیدت پوشیده در تخریب
 اساس دولت کوشیده اند در مراقبه ضما و سر ارایین مردم توجه مو فور مبد و دل
 باید داشت و دولت مستعار این نشا رفایه را بر مضیات آله معاضد و مساو
 گردانید و طبقات خلایق را که بدایع و دایع و خزاین ایزدی اند بنظر اشفاق
 منظور داشته در تالیف قلوب کوشش فرمود و رحمت عامه آله را شامل حال
 جمیع مل و نخل دانسته به سعی هر چه تمامتر خود را بگلشن همیشه بهار صلح کل در آورده همواره
 نصب العین مطالعه دولت افزائی خود باید داشت که ایزد توانا بر خلایق مختلف المثار
 متلون الاحوال در فیض کشوده پرورش مینماید پس بر ذمت همت والای سلاطین که
 ظلال ربوبیت اند لازم است که این طرز را از دست ندهند که دادار جهان آفرین این
 گروه عالی را برای انتظام نشا رظا هری و پاسبانی جهو عالم آورده است که نگاہها نه
 عرض و ناموس طبقات انام نمایند آدمی زاده در کار دنیا که گذران و ناپایداریست یده و دانسته
 خطا نگرند در کار دین و مذہب که باقی و مستدام است چگونه تساهل نمایند پیش حال هر طائفه
 از دوشق بیرون نیست یا حق بجانب است در انصوت خود مستر شدان انصاف مندر اجز
 تبعیت گزیر نتواند بود و اگر در اختیار روش خاص سهوی و خطائی رفته است و بخار پیمای
 نادانیست محل ترحم و شفقت است نه جای شورش و سرزنش و در فراخی حوصله و رها تمام
 باید زد که میامن آن وسعت صوت و معنی و منحت عمرو دولت پرده کشاست و از تسامح این شمیم
 دولت افزا آست که در هنگام کم فرصتی و استیلائی قوت غضبی و دستان با شتبا و دشمنان
 پائمال نشوند و دشمنان دوست نما را روانی مکر و فریب نماند و در پاسخ قول خود بر مسند سعی

خطاست مستحق آن آب انچه در آن
 زردانی باشد که از خصلت آن آب
 میخیزد و غایت در خصلت آن آب
 است از استای بسیار است
 و قله نوشیده اند که نوشیده اند بر آب
 افشاده است ۱۲ دولوی محمد علی
 نور افشاده مر فاده ۱۳ مر فاده باغی

جمع ضمیمه به پند و اندرز
 ضما و سر ارایین مردم توجه مو فور مبد و دل
 باید داشت و دولت مستعار این نشا رفایه را بر مضیات آله معاضد و مساو
 گردانید و طبقات خلایق را که بدایع و دایع و خزاین ایزدی اند بنظر اشفاق
 منظور داشته در تالیف قلوب کوشش فرمود و رحمت عامه آله را شامل حال
 جمیع مل و نخل دانسته به سعی هر چه تمامتر خود را بگلشن همیشه بهار صلح کل در آورده همواره
 نصب العین مطالعه دولت افزائی خود باید داشت که ایزد توانا بر خلایق مختلف المثار
 متلون الاحوال در فیض کشوده پرورش مینماید پس بر ذمت همت والای سلاطین که
 ظلال ربوبیت اند لازم است که این طرز را از دست ندهند که دادار جهان آفرین این
 گروه عالی را برای انتظام نشا رظا هری و پاسبانی جهو عالم آورده است که نگاہها نه
 عرض و ناموس طبقات انام نمایند آدمی زاده در کار دنیا که گذران و ناپایداریست یده و دانسته
 خطا نگرند در کار دین و مذہب که باقی و مستدام است چگونه تساهل نمایند پیش حال هر طائفه
 از دوشق بیرون نیست یا حق بجانب است در انصوت خود مستر شدان انصاف مندر اجز
 تبعیت گزیر نتواند بود و اگر در اختیار روش خاص سهوی و خطائی رفته است و بخار پیمای
 نادانیست محل ترحم و شفقت است نه جای شورش و سرزنش و در فراخی حوصله و رها تمام
 باید زد که میامن آن وسعت صوت و معنی و منحت عمرو دولت پرده کشاست و از تسامح این شمیم
 دولت افزا آست که در هنگام کم فرصتی و استیلائی قوت غضبی و دستان با شتبا و دشمنان
 پائمال نشوند و دشمنان دوست نما را روانی مکر و فریب نماند و در پاسخ قول خود بر مسند سعی

تقریر اجابت

از راه راست جویندگان نهضت را چاره نیست بجز اینکه تالیع او شوند و بر حال او عطائی رفته است و در صورت آن بجای لائق ترحم است و سزاوار عقوبت و ملامت پس بر تقدیر ثبوت
 از راه راست جویندگان نهضت را چاره نیست بجز اینکه تالیع او شوند و بر حال او عطائی رفته است و در صورت آن بجای لائق ترحم است و سزاوار عقوبت و ملامت پس بر تقدیر ثبوت
 از راه راست جویندگان نهضت را چاره نیست بجز اینکه تالیع او شوند و بر حال او عطائی رفته است و در صورت آن بجای لائق ترحم است و سزاوار عقوبت و ملامت پس بر تقدیر ثبوت

خلق و شغل مایه بزرگ مهربانی
 بایست شاد و شین گوید اندک
 بر نویسند و ای ظاهرین و ط
 کتایت از عیال خود و خیار و غنی
 و وفای نام شهرت از مالک بین
 و بطا و شین خطاست و در دست
 بزرگ ام و غیره دیده و در ساری
 بخیر نیا سیدینا یک است و نظر انداختن
 خطا یک باید سوار با لغت معنی
 آنچه ظاهر شود مراد از آن اخبار و مراد
 از جمله دانش افزای است که در
 هم بیند اندکین به جمله شایسته
 نفع بضم اول قاف شدند به
 کرده شدند مراد از آن تحقیق
 و که که از پیش دارد به به به
 و جنگ دارد و خان به به به
 و مراد از دانیان و حکما و علما و خبر کار
 آنکه از دانش کار با باشد یعنی کار از و و
 صفت بعد صفت برای دانیان است
 و مراد از جنگجویان نفس در دینان
 صاحب ریاضت و در فنون صفت
 اخلاصت نفس و اودن کیش بایست
 در بیابان و در کیش بایست
 در بیابان و در کیش بایست

۳۵
 لے نہم ترین مجرم غوثی
 نعمت دہندہ نامی ازناہما سے حق
 بفتح و نون بزرگ ست نعمت کے
 او مر فہ الحال باضم و نون مدینا
 بفتح کشتاد و دل متشرع البال
 بفتح جہاد و یونگی اسطے بوجہ
 عفوہ فیختین حق عاجب فقرا
 بضم اول و فتح دوم فتح فقرا
 اسطے بقدر میوہ راست بانوان مقدود
 جمع ہلکہ بمعنی خزانہ بطلیم

بدان حضرت متعم از جلت نعماده مرفه الحال و شریح البال بوده و او ای مراسم عبادت
و لوازم طاعت مواظبت نمایند و بوجه من الوجوه دست تسلط و تعدی انبای و زکار کمال
خلق الله خصوصاً عجزه و فقر او را زنگرد و و خلایق بقدر مشیور بسبیل جمیله ما از موافقت نعم
و انزه که بغایت الهی تقسیم آن مفوض باشد محفوظ و تسلط نباشد و با شدیسا کسان
آن خیر البلاء و مستوطنان آن احسن البقاع علی الخصوص زمره منتبان خاصه آن موقف
مقدس که محل درود و جنود ملائک و غایت مقصد و مقصود نشینان متکلمین فیما علی الارباب
است مشمول فیوض و عواطف ما باشند بنا علی هذا قرار یافته که هر سال یکی از ملازمان درگاه
خلایق پناه را که بزرگوارترین خلق متصف بوده باشد میرحاج ساخته او را رات و ایامات از
نقود و اجناس بقدر تفاوت و درجات و تناسب طبقات میفرستاده باشیم چون در سه
شعب و ثمانین و تسعمائة بعضی نیکو امان قدم از جاوه اطاعت بیرون نهاده طریق بعضی
پیموده بودند و باعث تفرقه خاطر عباد الله گشته بنا بر آن محبت دفع و دفع فیہ باغیہ و تخلص
عجزه از مکارم و اشرا متوجه صوبه ممالک پنجاب و کابل شده بودیم بتائیدات الهی و توفیقات
ناقنای با عساکر بسیار و اقبال بیشمار تا کابل سیر واقع شد و روزی چند کابل مجیم سراوقات
عز و جلال گشت الحمد لله که تا ویب و تنبیه مخالفان با حسن طریق کرده شد و هر کس هر جا که
بجست باطن و قبح سرپرست خود خیال فتنه کرده بود و کتم عدم رفت مجدداً بمقتضای
مراحم ذاتیه و مراسم جمیله عفو جرائم محکم میرزا نموده کابل ابا و غایت فرمودیم بشرطیکه در
ایحای مراسم شریعت غراماعی جمیله نماید و در ظرف احوال عباد الله نهایت جد و جهد بجای آورد
و از انجام رجعت فرموده و دار الخلافه العالیه مستقر آیات ظفر آیات شد و بواسطه کثرت
و شماتت این طوائف باغیہ و سال مذکور از ارسال خیرات مبرکات حرام است و امید که من بعد

ابو الفضل خرمول

بیتیدیم هم مفروست نه جمع فارسیان
چم خبر یا میل کرده حاجی میگنیدونه
بعضی ابواب تخت انراج جمع حاجی بشتریدیم
گمان برده اند دوست و اولاد و کبابی
دعای الله تعالی
بمشاوره و مجاوره بتقدیر و مال مملکت یعنی هزاره
و قیام کافیه کرده که هر کسی بخواهد بماند
چم شش و بیست و نه روز و اوقات جمع هر روز
محبوب هر روز و ۱۲۰۰

کجاست با نفهم
 دل و دال اول مشد به ای رشتی
 جلد بلگر و تشدید تحلیلی ای رشتی
 جوامع و کرمه گنایان ایجاد
 زنده آسایش و دود جبهه جبهه قبول
 هر دو یعنی پوشش و سرکشی
 کجاست یعنی دایره
 حالت یعنی دایره
 کی جرات میران یعنی هم و تشدید
 کمال اینک بپایان
 نویسی یعنی بپایان

استغفار نموده تا هنگام ملاقات حقائق احوال و سوانح ایام را این نوشته باشند که هر آینه
 باعث مزید توجه عالی خواهد بود و السلام مقام و ضمه حضرت شاهنشاهی بدانیان فرنگ
 سیاس بقیاس بنابر بارگاه با و شاه حقیقی که ملکش مصون از صدمه زوال است و
 سلطنتش مأمون از لطمه انتفال فضائش بدیع تمامی زمین و آسمان گوشه ایست
 از اقطاع ابدع او و بیدای ناپیدای لامکان قطعه ایست از جهان اختراع او و مدبر
 که انتظام عالم و نظام بنی آدم بدستاری عقل با و شاهان عدالت پیشه و پاینده عدل
 شهریاران نصفت اندیشه منوط و مربوط ساخته مقدری که مرابطه محبت و ضابطه مودت
 طنطنه ایست و الیام و بدیه امتزاج و استیناس در افراد کائنات و انواع کمونات
 انداخته و در و نامحدود و بدیه ارواح طیبه معاش را بنیاد و رسل علی نبیا و علیهم الصلوٰة
 و السلام که سالکان اصوب طرق و بادیان اصلاح بل اند عموما و خصوصا بعد برضائرا باب
 بصائر که مقتبس از انوار ولایت و تجلی از اشعه حکمت و درایت اند مخفی و محجب نیست که
 درین عالم ناسوت که مرات عالم لاهوت است هیچ چیزی بر محبت فائق نیست و هیچ امری
 چون مودت لائق نیست چه بدار صلاح عالم و نظام کون را بر تود و و تالف نهاد و اند و در
 هر دلی که آفتاب محبت بر تو اندازد جهان جان و عالم روح روان از ظلمت بشری می پردازد
 فلیک و قتیکه در سلاطین که صلاح این طائفه صلاح عالم و عالمیان است متحقق شود بنابر
 علی بن ابی طالبی بهمت عالی نعمت آن مصروف است که روابط محبت و داد و ضوابط ارتباط و
 اتحاد میان عباد الله مودت و مشرب باشد و طائفه علیه ملوک که مزید عنایت الهی شرف
 اختصاص دارند خصوصا آن سلطنت مآب خلافت قبایب مورد تجلیات معنوی محی مراسم
 عیسوی الغنی عن التعریف و التوصیف که تفوق نسبت بوساطت همایی متحقق است

۱۱ این همه سوره
 ۱۲ این همه سوره
 ۱۳ این همه سوره
 ۱۴ این همه سوره
 ۱۵ این همه سوره
 ۱۶ این همه سوره
 ۱۷ این همه سوره
 ۱۸ این همه سوره
 ۱۹ این همه سوره
 ۲۰ این همه سوره
 ۲۱ این همه سوره
 ۲۲ این همه سوره
 ۲۳ این همه سوره
 ۲۴ این همه سوره
 ۲۵ این همه سوره
 ۲۶ این همه سوره
 ۲۷ این همه سوره
 ۲۸ این همه سوره
 ۲۹ این همه سوره
 ۳۰ این همه سوره
 ۳۱ این همه سوره
 ۳۲ این همه سوره
 ۳۳ این همه سوره
 ۳۴ این همه سوره
 ۳۵ این همه سوره
 ۳۶ این همه سوره
 ۳۷ این همه سوره
 ۳۸ این همه سوره
 ۳۹ این همه سوره
 ۴۰ این همه سوره
 ۴۱ این همه سوره
 ۴۲ این همه سوره
 ۴۳ این همه سوره
 ۴۴ این همه سوره
 ۴۵ این همه سوره
 ۴۶ این همه سوره
 ۴۷ این همه سوره
 ۴۸ این همه سوره
 ۴۹ این همه سوره
 ۵۰ این همه سوره
 ۵۱ این همه سوره
 ۵۲ این همه سوره
 ۵۳ این همه سوره
 ۵۴ این همه سوره
 ۵۵ این همه سوره
 ۵۶ این همه سوره
 ۵۷ این همه سوره
 ۵۸ این همه سوره
 ۵۹ این همه سوره
 ۶۰ این همه سوره
 ۶۱ این همه سوره
 ۶۲ این همه سوره
 ۶۳ این همه سوره
 ۶۴ این همه سوره
 ۶۵ این همه سوره
 ۶۶ این همه سوره
 ۶۷ این همه سوره
 ۶۸ این همه سوره
 ۶۹ این همه سوره
 ۷۰ این همه سوره
 ۷۱ این همه سوره
 ۷۲ این همه سوره
 ۷۳ این همه سوره
 ۷۴ این همه سوره
 ۷۵ این همه سوره
 ۷۶ این همه سوره
 ۷۷ این همه سوره
 ۷۸ این همه سوره
 ۷۹ این همه سوره
 ۸۰ این همه سوره
 ۸۱ این همه سوره
 ۸۲ این همه سوره
 ۸۳ این همه سوره
 ۸۴ این همه سوره
 ۸۵ این همه سوره
 ۸۶ این همه سوره
 ۸۷ این همه سوره
 ۸۸ این همه سوره
 ۸۹ این همه سوره
 ۹۰ این همه سوره
 ۹۱ این همه سوره
 ۹۲ این همه سوره
 ۹۳ این همه سوره
 ۹۴ این همه سوره
 ۹۵ این همه سوره
 ۹۶ این همه سوره
 ۹۷ این همه سوره
 ۹۸ این همه سوره
 ۹۹ این همه سوره
 ۱۰۰ این همه سوره

۱۱ این همه سوره
 ۱۲ این همه سوره
 ۱۳ این همه سوره
 ۱۴ این همه سوره
 ۱۵ این همه سوره
 ۱۶ این همه سوره
 ۱۷ این همه سوره
 ۱۸ این همه سوره
 ۱۹ این همه سوره
 ۲۰ این همه سوره
 ۲۱ این همه سوره
 ۲۲ این همه سوره
 ۲۳ این همه سوره
 ۲۴ این همه سوره
 ۲۵ این همه سوره
 ۲۶ این همه سوره
 ۲۷ این همه سوره
 ۲۸ این همه سوره
 ۲۹ این همه سوره
 ۳۰ این همه سوره
 ۳۱ این همه سوره
 ۳۲ این همه سوره
 ۳۳ این همه سوره
 ۳۴ این همه سوره
 ۳۵ این همه سوره
 ۳۶ این همه سوره
 ۳۷ این همه سوره
 ۳۸ این همه سوره
 ۳۹ این همه سوره
 ۴۰ این همه سوره
 ۴۱ این همه سوره
 ۴۲ این همه سوره
 ۴۳ این همه سوره
 ۴۴ این همه سوره
 ۴۵ این همه سوره
 ۴۶ این همه سوره
 ۴۷ این همه سوره
 ۴۸ این همه سوره
 ۴۹ این همه سوره
 ۵۰ این همه سوره
 ۵۱ این همه سوره
 ۵۲ این همه سوره
 ۵۳ این همه سوره
 ۵۴ این همه سوره
 ۵۵ این همه سوره
 ۵۶ این همه سوره
 ۵۷ این همه سوره
 ۵۸ این همه سوره
 ۵۹ این همه سوره
 ۶۰ این همه سوره
 ۶۱ این همه سوره
 ۶۲ این همه سوره
 ۶۳ این همه سوره
 ۶۴ این همه سوره
 ۶۵ این همه سوره
 ۶۶ این همه سوره
 ۶۷ این همه سوره
 ۶۸ این همه سوره
 ۶۹ این همه سوره
 ۷۰ این همه سوره
 ۷۱ این همه سوره
 ۷۲ این همه سوره
 ۷۳ این همه سوره
 ۷۴ این همه سوره
 ۷۵ این همه سوره
 ۷۶ این همه سوره
 ۷۷ این همه سوره
 ۷۸ این همه سوره
 ۷۹ این همه سوره
 ۸۰ این همه سوره
 ۸۱ این همه سوره
 ۸۲ این همه سوره
 ۸۳ این همه سوره
 ۸۴ این همه سوره
 ۸۵ این همه سوره
 ۸۶ این همه سوره
 ۸۷ این همه سوره
 ۸۸ این همه سوره
 ۸۹ این همه سوره
 ۹۰ این همه سوره
 ۹۱ این همه سوره
 ۹۲ این همه سوره
 ۹۳ این همه سوره
 ۹۴ این همه سوره
 ۹۵ این همه سوره
 ۹۶ این همه سوره
 ۹۷ این همه سوره
 ۹۸ این همه سوره
 ۹۹ این همه سوره
 ۱۰۰ این همه سوره

روز اول ماه فروردین که روز خالص اول
 گویند و آن آغاز موسم بهار است و دوم
 روزی است که نام آن روز فرخ است و آن
 بانی است فرخ و درین باشد و در آن
 از کشت و فصل این جمال درین
 از غنای و درین باشد و در آن
 و بهر هندی و درین باشد و در آن
 شدن مضرب که درین باشد و در آن
 چو بسازند که درین باشد و در آن
 روز اول ماه فروردین که روز خالص اول
 گویند و آن آغاز موسم بهار است و دوم
 روزی است که نام آن روز فرخ است و آن
 بانی است فرخ و درین باشد و در آن
 از کشت و فصل این جمال درین
 از غنای و درین باشد و در آن
 و بهر هندی و درین باشد و در آن
 شدن مضرب که درین باشد و در آن
 چو بسازند که درین باشد و در آن

الهام تر جان می گذشت که چه خوش باشد که در هنگام نهضت بجانب هندوستان چون عیار کرد
 گردون ماز از پیکلی بگذرد و در آنوقت برف بار و تا بهند و ستاین که داخل معیار اقبال اند
 و باریدن برف ندیده اند مخطوط و مسرور گردند و هم آسب از کثرت برو و ت بان گرم سیر
 نرسد چه گذشت پیکلی جامیست که هم روی بشیر دارد و هم جانبی بهند و ستان بنازم لطف
 پروردگار خود را که چگونه عنایتها میکند همان زمان که مابعد دولت بعد از یکماه ازین سخن از پیکلی
 گذشته بودیم که در آشنای راه برف باریدن گرفت و در آن روز دوسه دفعه برف بارید و مسر
 مینائی ابل غوایت شد مرا سم پاسب آبی را چگونه توانم ادا کرد و بعد از مورد چن
 لطاف آبی بدرقه اقبال ایزدی نوز و هم دلی ماه آبی بلاهور نزول اجلال واقع شد چون
 مهات این حدود و بطنایت آبی انجام یافته بخاطر اقدس چنان میرسد که چون فخلایق هندوستان
 که خورده و دیدار نور بخش ما بودند متیست که محروم اند برای خرسندی آنها پیشتر از نور و عالم افزون
 که دو ماه و چیزی مانده بود بتوفیق ایزدی متوجه هندوستان شویم و گاهی بخاطر الهام پرورد
 چنان میرسد که بعد از فراغ جشن نوروزی اندیشه ممالک کشا از کمن بطون بمنصه ظهور آید باید که
 شکرانه این موهبت عظمی بجا آورده مسرت پیرای خاطر گردد و منشور حضرت شاهنشاهی
 بخانخان سپه سالار و ولد محمد میرم خان در واقع راجه پیر بر اعتضاد خلافت
 و فرمان روائی اعما و سلطنت و کشور کشائی فص خاتم شجاعت و نجیاری آب گوهر حقیقت
 و جانپاری سیف مسلول بازوی شاهنشاهی رخ مصقول معرکه دشمن گاه به طراز
 استین اہبت و اجلال گوهر سر بر دولت و اقبال محسن اسرار خلیفه آبی مجمع اطوار
 خدادانی و هواخواهی مقدمه الجیش معارک جهان ستانی تقدمة الجیش محافل کام بخشی و
 کامرانی مونس وحدت سرای حضور محرم خاص الخاص سرور سرور رفیق طریق دارالملک انائی

روز اول ماه فروردین که روز خالص اول
 گویند و آن آغاز موسم بهار است و دوم
 روزی است که نام آن روز فرخ است و آن
 بانی است فرخ و درین باشد و در آن
 از کشت و فصل این جمال درین
 از غنای و درین باشد و در آن
 و بهر هندی و درین باشد و در آن
 شدن مضرب که درین باشد و در آن
 چو بسازند که درین باشد و در آن
 روز اول ماه فروردین که روز خالص اول
 گویند و آن آغاز موسم بهار است و دوم
 روزی است که نام آن روز فرخ است و آن
 بانی است فرخ و درین باشد و در آن
 از کشت و فصل این جمال درین
 از غنای و درین باشد و در آن
 و بهر هندی و درین باشد و در آن
 شدن مضرب که درین باشد و در آن
 چو بسازند که درین باشد و در آن

روز اول ماه فروردین که روز خالص اول
 گویند و آن آغاز موسم بهار است و دوم
 روزی است که نام آن روز فرخ است و آن
 بانی است فرخ و درین باشد و در آن
 از کشت و فصل این جمال درین
 از غنای و درین باشد و در آن
 و بهر هندی و درین باشد و در آن
 شدن مضرب که درین باشد و در آن
 چو بسازند که درین باشد و در آن

حرف حق بیت المعمور و لکثانی خلف الصدق اعظم و عالی واسطه العقد مفاخر و معالی
سطح انظار عنایت مورد اعطاف قدسی سرایت قدوده خوانین بلندسکان عمده میران
سعادت نشان یار و فادار فرزند بر خورشیدار مبارز الدین خانان سپهسالار به معمول
شرافت عواطف سلطانی و وفور جلال مراحم جهان بینی عز افتخار و شرف استظهار یافته
بدانکه درین ایام عیش و نشاط و هنگام جشن و انبساط که اسباب خرمی آماده و ابواب
بیغمی گشاده از هر طرف نوید فتح و نصرت بگوش الهام نبوش میرسید بحسب تقدیر چشم زخمی
به لشکر فیروزی اثر که بخت تسخیر ولایت سواد بجز تعیین شده بود رسید با وجود آنکه تمام
ولایت مذکور در حوزه تصرف درآمده بود و افغانه ملاعنه در خلال جبال مخفی و متواری
بودند و روس لشکر بے ملاحظه حزم و تدبیر تعاقب میکنند و اکثر آن مخندولان را
بقتل و نهب رسانیده متوجه آستان بوسی میشوند چون امر از پرده غیب
ظاهر شد نه بود زمام احتیاط از دست و انامیان لشکر رفته و رشاک صواب بوقت
گران بار روان میشوند و توزک از انتظام می افتد و از اطراف کتل آن عاقبت اندیشان
به قدر دست و رازی می کنند مردم سراسیمه شده راه را از دست داده جمعی کثیر
از کوه می افتند درین اشاعده محرمان راز زنده مصاحبان و مساز صاحب فطرت
عالی عنوان مثال بیثباتی نقا و مقربان درگاه خلاصه ملازمان هواخواه انجمن آرای
حریم پادشاهی باریک بین و قائق آگاهی هدم و لکثانی محلب خاص محرم خلوت سرائی و نا
و اخلاص رنگ آمیز روز عشق و محبت تخلف حدائق خلوص صدق و عقیدت طالب
بقرار راه حقیقت طلبی و حق جوئی عاشق اطوار حق گزاری و حق گوئی نقش بند طراز
معنی آن سیرینی نکته پیوند بساط همزبانی و هم نشینی دقیقه یاب سراسر سلطانی رمز شناس

بولن آب بنیاد بنما رہا
 کہ در سر سناغہ دوران رخ حاصل میشود
 شش بن سودا خیال رسد و ادنیای
 ۱۲۰ تولا کہ آمدن المی مرد و سیکان
 ابتدا کے آن مولع رفتن بختان
 تفسیر نفس بافتح خازنہ یا مرد و سیکان
 عطف آں معطوفات را کہ بار و در حق و قبول
 بود ظاہر منہج بودیم از ان غیر
 ہا کے بنائی فوقانی و این فعل نقطہ
 تاجبت شدت التزام و سیاق امر
 و علت ترتیب نامانی است
 ہا کے بنائی فوقانی و این فعل نقطہ
 تاجبت شدت التزام و سیاق امر
 و علت ترتیب نامانی است

ایام سلطنت پناه عبد الله خان بدرگاه آسمان جاہ رسید و اقسام نفاس پدایا
 درگاه پادشاه ۱۲
 تاج پناه ای جانبیکون
 آفتاب دران خورشید
 ببار رسید روز شنب برابر
 گرد و نور و زجرات ازین
 مقدمان عالم بالا مازاد
 وار و رخ خطه بالک و تشدید
 زمین محدود که اول خط کشید
 آباد کرده شود ۱۳
 علقه آت موطوف بر دل
 عیت داد و در نجایا بدجا
 عتق و شفاء هر چه از این
 عتق و شفاء هر چه از این

باید دانست که در این کتاب از کتب معتبره و معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره و معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره و معتبره است

که بام دولت و کلخ رفعت ماست مشرف شدیم هنرهای خود نمایم و شو قهار را در پروا
نیایم جمعیت ما را متفرق سازند و پروین ما را نبات انقش نکنند و قبائل کبوتران
بتمام استعدای نمایند که اگر کسی به نیت حج میرفته باشد دعای ما را کبوتران حرم
که برگرد کعبه پرواز دارند نویسند دیگر چون آن اعتماد و الخلافة را همان نودر راه است
باید که در آن باب کمال اهتمام بقدم رساند که انشاء الله سبحانه درین صورت کبوتران
خوب با و محبت خواهد شد و حصه آن همان نواز خوانهای نورسیده عنایت خواهیم فرمود
و اگر در آن باب تاخیری نماید آنچه آن اعتضا و السلطنة در باب خود خیال کرده باشد
از آن کمتر با و محبت خواهیم فرمود مشور حضرت شاهنشاهی حکیم تمام در واقع
جالیئوس الزمان حکیم ابو الفتح گیلانی برادر او حکمت مآب فطانت ایاب
حق شناس حقیقت اساس واقف مواقف معارف و معانی سالک مسالک و در بینی
و کار دانی پرده کشای غوامض حکمت الهی نکته دان رموز سفید و سیاهی
انیس مجلس خاص جلس نهانخانه اخلاص نقاوه افاضل انام سلاله اکابر کرام جالیئوس
زمان حکیم تمام بجلال توجهات ظل آله و شرافت تفقدات شاهنشاهی مستظهر
و متبشر بوده بدانند که درینولا که نهضت رایات آسمان سایی و جولان مواکب نین پیامی
بسیر و شکار و گلگشت ولایت و پذیر کشمیر که از عطیات مجده حضرت صمدیت ست باین
نیازمند درگاه کبریا شده بود بغیر میت آنکه در آن گلستان همیشه بهار که کارنامه قدرت پرورگار
نفسه چند بحضور باطن بر آورده صحیحی چند جبین نیاز بسجود و معبود حقیقی در آن سرزمین بگذارد
المنته شده که در زمان خوبیهای آن ولایت که گلهای نگارنگ میوه های گوناگون مملو و مشحون
بود باد شاهزاده های کامگار بر خوردار و خلاصه عساکر نصرت شعار از راه شواخ جبال

باید دانست که در این کتاب از کتب معتبره و معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره و معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره و معتبره است

باید دانست که در این کتاب از کتب معتبره و معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره و معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره و معتبره است

ای آنکه جای نظر و فکر است
ای آنکه استیلا و نظاره
خبر غیبی است و معلوم است
ای آنکه از رضا و کمال
ای آنکه از رضا و کمال
ای آنکه از رضا و کمال
ای آنکه از رضا و کمال

پیش دید خاطر قدسی مناظر مشیت ازلی و مظاہر ارادت طهر نلی است در مقام از رضا
و اصطبار آمد آن حکمت مآب که در جمیع امور تابع رضا است درین واقع هم
کمال تجلیت اقدس نماید و خاطر اشرف را متوجه انتظام احوال خود داند که درین نزدیکی
عرصه کابل مخیم سر اوقات جاه و جلال خواهد شد چون بشرف استلام عقبه عرش مقام
مشرف گردد و بانواع تلطفات شاهنشاهی و تفقدات پادشاهی امتیاز خواهد یافت
بسیست و هشتم شوال سنه نصد و نود و هفت کنار سند ساگر نزدیک ملک بنارس نگارش
یافت فرمان حضرت شاهنشاهی با عظم خان کوکلتاش و
شمس الدین محمد خان در هنگامیکه خاطر مقدس منتظر آن بود که به زودترین اوقات
و خوشترین ساعات آمده احراز دولت ملازمت که اسیر سعادت است نماید
و مشمول اقسام عواطف شاهنشاهی و مورد انواع تفقدات اعلیٰ خاقان گردد
خبر رسید که او متوجه زیارت حرمین شریفین زاده اله شد شرفا شده است و اهل و عیال و فرزندان
را و ان در ایامی خوشخوار همراه برده است باعث تعجبها شد که مثل او بنده یا اخلاص
مستحسن الخدمه چنین حقوق را منظورند البته رخصت ما چگونه متوجه این مطلب
میشود و مثل او عاقلی بیرضامندی و والده شریفه خویش که جمیع اهل الله در همه اطوار خصوصاً
عبادات سیما طاعات چنین بی استرضای او کاری نکرده اند و عبادات و طاعات را شمر توان
نداشتند و او که طلبگار ثواب شده با چنین بیرضایها چه بخاطر رسانیده است و درین باب چه اندیشه
نموده هر چند بنظر تحقق مایل میرود امری که باعث چنین بیراهه رفتن و یکبارگی راه یوفائی را که در
جمیع اناام نکو میدیده ترین صفات است گزیدن باشد بخاطر هیچ یکی از دور بینان بارگاه عزت نمیرسد و
کی اراده این مطلب کرد که ماقبول متمسک و نفرمودیم فی الواقع اگر شوق آن مکان مقدس و منگیست

بسیار زیاده است در اصول
محمد باعلی رحمة الله تعالی
شیخ اسلام باکسیرین
لیک بستان است
و یاد است نشانی علامه
مولوی محمد باعلی علیهم السلام
محمد کوشش باضم
لفظ ترکیب است بنابر
رضای آنکه از او گرفته اند
و کتب و تفسیر و در عظم خان
و بنده بود و کلماتی از شیخ
که کلام از همه راه
و شوال و خطرناک یا اثابه
بخط که بیشتر در آن خوف
و بتای بهما زیادت است
عظمت این جمله بر جمله مثلاً
بنده و احوالی غنی خواهد بود
و شایع از برای رخصت
مطوف دانسته است
و بعضی از نسخ لفظاً است
و در نسخ دیگر عادات یافته اند
و آنهم وجه و همی و اردو

۵۹
نفس بمقتضی و نه چیزی رسیدن ای غور و مال و ان نمودن ۱۲
ای تو کی اراده حج کردی و من قبول نکردم متمسک بقیمیم اول دفع ستمانی بمن و خواسته شده ۱۲
ای آنکه از رضا و کمال
ای آنکه از رضا و کمال
ای آنکه از رضا و کمال
ای آنکه از رضا و کمال

[illegible]

در نهایت از اغذیه و ادویه و روغن و نمک و شکر و اقلام عطریات و انواع کرپس و پنجه و
 اسباب پشمینه و ادوات چرمینه و آلات مسینه و ظروف چوب و همینه و نی و کاه و دیگر اشیا
 و اسباب و امتعه و اجناس که مدار معاش جمهور انام و ملاک معیشت خواص و عوام است سوای
 اسب و فیل و شتر و گوسفند و بز و اسلحه و قماش که در تمامی ممالک محروسه متغای و باج و زکوة و
 صدیک و آنچه از قلیل و کثیر میگرفته اند معاف و مرفوع القلم بوده باشد و تا این زمان که متصدیان
 کارخانه سلطنت امثال این امور معمول میداشته اند بملاحظه خبر داری بوده که دست تطاول
 اقویا بر ضعفا و راز نگر و و پای تعدی زبردستان کوتاه اندیش سرکوب زیر دستان خاک نشین
 نگر و داکنون که هیبت و شوکت و اهبت بادشاهی در قلوب افراد عالم شسته و انواع
 عدالت و رافت و راقطار و اکناف ممالک تنق نسبت بشکرانه الطاف منعم تحقیقی حاصلات
 آنهمه اشیا که خزیمه موفوره و گنجینه معموره است بغیر از آن هفت چیز که بمصلح ^{اسد تعالی} ملکی مستثنی شده
 تمام و کمال بخشیدم باید که فرزندان کامگار و امرای نامدار و متصدیان مهمات صوبها
 و حکام بلاد و جاگیر داران امصار و عمال خالصات و مقاطعان مواضع و قصبات و جمیع
 راهداران و گذربانان و محافظان طرق و ضابطان مسالک و زمینداران حدود و ناموران
 ممالک مضمون فرمان را بگوش هوش جا داده و اجرای حکم جهان مطلع کمال اهتمام لازم دارند
 و دقیقه از دقائق امر لازم الاتباع فرو نگذارند **فرمان حضرت شاهنشاهی**
 به **راجی علی خان فرمانروای** **خانده** **خاندیس** **امارت** **دایالت** **پناه** **ارادت** و
عقیدت و **سنگاه** **نقاوه** و **دوران** **عز و علا** **اعضاوه** **خانمان** **مجد و اعتلا** **زبد** **مخلصان**
سعادت **کیش** و **خلاصه** **مخلصان** **صواب** **اندیش** **مورد** **الطاف** **پادشاهی** **مصدر** **آلات**
خیرخواهی و **افر** **الصدق** **اسخ** **البرهان** **عمده** **اهل** **ول** **راجی** **علیحان** **باصناف** **الطاف** **پادشاهی**

در نهایت از اغذیه و ادویه و روغن و نمک و شکر و اقلام عطریات و انواع کرپس و پنجه و
 اسباب پشمینه و ادوات چرمینه و آلات مسینه و ظروف چوب و همینه و نی و کاه و دیگر اشیا
 و اسباب و امتعه و اجناس که مدار معاش جمهور انام و ملاک معیشت خواص و عوام است سوای
 اسب و فیل و شتر و گوسفند و بز و اسلحه و قماش که در تمامی ممالک محروسه متغای و باج و زکوة و
 صدیک و آنچه از قلیل و کثیر میگرفته اند معاف و مرفوع القلم بوده باشد و تا این زمان که متصدیان
 کارخانه سلطنت امثال این امور معمول میداشته اند بملاحظه خبر داری بوده که دست تطاول
 اقویا بر ضعفا و راز نگر و و پای تعدی زبردستان کوتاه اندیش سرکوب زیر دستان خاک نشین
 نگر و داکنون که هیبت و شوکت و اهبت بادشاهی در قلوب افراد عالم شسته و انواع
 عدالت و رافت و راقطار و اکناف ممالک تنق نسبت بشکرانه الطاف منعم تحقیقی حاصلات
 آنهمه اشیا که خزیمه موفوره و گنجینه معموره است بغیر از آن هفت چیز که بمصلح ^{اسد تعالی} ملکی مستثنی شده
 تمام و کمال بخشیدم باید که فرزندان کامگار و امرای نامدار و متصدیان مهمات صوبها
 و حکام بلاد و جاگیر داران امصار و عمال خالصات و مقاطعان مواضع و قصبات و جمیع
 راهداران و گذربانان و محافظان طرق و ضابطان مسالک و زمینداران حدود و ناموران
 ممالک مضمون فرمان را بگوش هوش جا داده و اجرای حکم جهان مطلع کمال اهتمام لازم دارند
 و دقیقه از دقائق امر لازم الاتباع فرو نگذارند **فرمان حضرت شاهنشاهی**
 به **راجی علی خان فرمانروای** **خانده** **خاندیس** **امارت** **دایالت** **پناه** **ارادت** و
عقیدت و **سنگاه** **نقاوه** و **دوران** **عز و علا** **اعضاوه** **خانمان** **مجد و اعتلا** **زبد** **مخلصان**
سعادت **کیش** و **خلاصه** **مخلصان** **صواب** **اندیش** **مورد** **الطاف** **پادشاهی** **مصدر** **آلات**
خیرخواهی و **افر** **الصدق** **اسخ** **البرهان** **عمده** **اهل** **ول** **راجی** **علیحان** **باصناف** **الطاف** **پادشاهی**

در نهایت از اغذیه و ادویه و روغن و نمک و شکر و اقلام عطریات و انواع کرپس و پنجه و
 اسباب پشمینه و ادوات چرمینه و آلات مسینه و ظروف چوب و همینه و نی و کاه و دیگر اشیا
 و اسباب و امتعه و اجناس که مدار معاش جمهور انام و ملاک معیشت خواص و عوام است سوای
 اسب و فیل و شتر و گوسفند و بز و اسلحه و قماش که در تمامی ممالک محروسه متغای و باج و زکوة و
 صدیک و آنچه از قلیل و کثیر میگرفته اند معاف و مرفوع القلم بوده باشد و تا این زمان که متصدیان
 کارخانه سلطنت امثال این امور معمول میداشته اند بملاحظه خبر داری بوده که دست تطاول
 اقویا بر ضعفا و راز نگر و و پای تعدی زبردستان کوتاه اندیش سرکوب زیر دستان خاک نشین
 نگر و داکنون که هیبت و شوکت و اهبت بادشاهی در قلوب افراد عالم شسته و انواع
 عدالت و رافت و راقطار و اکناف ممالک تنق نسبت بشکرانه الطاف منعم تحقیقی حاصلات
 آنهمه اشیا که خزیمه موفوره و گنجینه معموره است بغیر از آن هفت چیز که بمصلح ^{اسد تعالی} ملکی مستثنی شده
 تمام و کمال بخشیدم باید که فرزندان کامگار و امرای نامدار و متصدیان مهمات صوبها
 و حکام بلاد و جاگیر داران امصار و عمال خالصات و مقاطعان مواضع و قصبات و جمیع
 راهداران و گذربانان و محافظان طرق و ضابطان مسالک و زمینداران حدود و ناموران
 ممالک مضمون فرمان را بگوش هوش جا داده و اجرای حکم جهان مطلع کمال اهتمام لازم دارند
 و دقیقه از دقائق امر لازم الاتباع فرو نگذارند **فرمان حضرت شاهنشاهی**
 به **راجی علی خان فرمانروای** **خانده** **خاندیس** **امارت** **دایالت** **پناه** **ارادت** و
عقیدت و **سنگاه** **نقاوه** و **دوران** **عز و علا** **اعضاوه** **خانمان** **مجد و اعتلا** **زبد** **مخلصان**
سعادت **کیش** و **خلاصه** **مخلصان** **صواب** **اندیش** **مورد** **الطاف** **پادشاهی** **مصدر** **آلات**
خیرخواهی و **افر** **الصدق** **اسخ** **البرهان** **عمده** **اهل** **ول** **راجی** **علیحان** **باصناف** **الطاف** **پادشاهی**

۷۵
کتابخانه عمومی
شماره ۱۵۱

کتابخانه جامعہ اسلامیہ

11

مجلس شورای اسلامی

ازین قول ایضا

نسخه کتب

میداد بیان

اسٹیشن خان
دوبارہ است ۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

ان بغير اول
و قضاة

سید محمد باقر فاضل
از انجمن

روایت از میان

خاطر خود را جمع داشته توجیه باطن اقدس را شامل انتظام احوال و کافل حصول مقاصد و آمال
خود و اندوختن همواره توجیه عالی در تربیت و ترفیه مستعد آن طوائف انام سیما طبقه ارباب علم
و حکمت مبذول است مرد حکمت و خداقت آب فضائل اکتساب الینوس الزمانی حکیم مصری را که
که در آن حدود و اندچنان کند که بالکل بدرگاه معلی رسیده حکمت آب مشارالیه ملحق شوند و بعضی
کارها که مشارالیه آنجا دارد به نیک وجه انصرام یابد که از مرضیات خاطر اشرف خواهد بود و پیوسته
خاطر ملکوت ناظر است توجیه حصول امانی و آمال خود دانسته امیدوار عنایات گوناگون باشد
فرمان حضرت شاهنشاهی به برهان نظام الملک منشدین احمد نگر
حکومت و ایالت پناه اخلاص و عقیدت و دستگاه عمده اعظم حکام زبده اماجد انام اسوه
مخصوصان درگاه نقاد و مخلصان خیر خواه منظور انظار خاقانی مشمول الطاف سبحانی
مهبط عنایات متوالی مطرح توجهات متعالی کامل الاعتقاد و افرال اعتماد و برهان نظام الملک
بجلال مکارم شاهنشاهی و جزائل مراحم ظل آلهی مفتخر و مباهی بوده بداند که چون آن شوکت دستگاه
از صدق طوبیت المتجا بدرگاه گیتی پناه ما که موطن صاحبان ناز و نعیم و ملجأ مستعدان هفت قلیم
آورده بود همواره مرکز ضمیر الهام پذیر میگشت که ولایت دکن با و تفویض یابد و ظهور این
امر جلیل موقوف سعادت وقت بود الحمد لله آن طور فتحی که خاطر قدسی میخواست و بخیاال و
نمی آمد توجیه اقدس صورت یافت و عمده اماجد عظام راجی علیخان که مکرراً بفرمان عنایت
و منشورات سرفراز گشته بآن خدمت مامور شده بود بوسیله ظهور آن مورد مزید اعتبار و اعزاز
شاهنشاهی شد بر بنهونی بخت قدر آن اند و همیشه حضور اشرف ما را بنحاطر داشته و اظهار آثار اخلاص
و عقیدت که سرمایه دولت و جهانی و پیرایه آبروی جاودانی است جهد موفوره نماید و درین
هنگام که اندیشه انتظام بخش جهانیان بزمید ترفیه و تعمیر ولایت لوه مصروف شده و شاهزاده مکارم

این کتاب تذکره
 طرقت بفتح طلسطی و ذال کیم
 و کاف مفتوح با هر شدن و جیزیت
 فصل اول که بریده شدن و در استمال
 سبب آن خرد شدن و نام حسین
 آمد که در زمان خنی مت ۱۲ اک قد
 و غیره ۱۵ است بنینده عالم
 حکومت که عالم فرستگان باشد مالی با فتح
 بود چنانچه باضم است
 هزار و ۲۰۰

تختانی
کرین زمان بدست
خزان بریان باطل
بطرف در

۱۲۱۰
بازگشت از سوره بانضم و المکرر
بیشتر از مکرر

و نازده بهای بیشتر کننده
و چون آن نهنگ دستگاه رخ
باید دانست که شاه کار

بر جلد عطای
مصدق به برهان نظام الملک
مخترات ابی نوید کبیر بن نوید
ازین بنامه در گاه ماز و جودوی
طریقی گفته

[illegible]

۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بر خود ارغوة ناهیه دولت و اقبال قره باصره عظمت و اجمال دره التاج فرخی و فیروز مندی
 واسطه العقد سعادتمندی و حق پسندی سر زنده ارجند شاه مراد را با نضوب میفرستیم
 آنرا و در سعادت انکاشته بمشوره عقل و وراندیش در استیقام مبنای هواخواهی فراوان
 کوشش بکار برد و پیوسته عرائض اختصاص فرستاد و گلشن بهشتی تازه دارد که هوشمندی
 و حقیقت شناسی حرز متین و حصن حصین ملک و ناموس است و برابر باب دانش و بنفش ظاهیر
 و با هرست که سلاطین عالی مقدار که تسخیر عالم و عالمیان پیش دیدیمت والا دارند از حکام دیا
 و ولات امصار جز اخلاص و اطاعت مطلوب و مقصود نداشته اند و چون باطن اقدس
 متوجه از دیار سعادت آن عزت پناه است امین الدین را که یکی از ملازمان خاص و مریدان
 با اخلاص است فرستادیم که تمینیت آن فتح گفته فرط توجه اشرف اقدس امجد و اخاطر نشان او
 سازد باید که گوش هوش اصفا نماید و انتظام و انساق آن ولایت را از کمال خردمندی و
 حق پسندی چنانچه در ملازمت اقدس مفیده است بتقدیم رساند و قوانین ما را بدستور که
 در محاکم محروسه جاری و ساری است راجع گرداند و کربزیت شعاران کوتاه بین را که جز
 پیش پای نه بیند و غیر از افساد و اخلاص نکوشند در مهملات دخل ندهد و در رعایت خاندانها
 قدیم و پیش آوردن اصحاب اخلاص که بر است گفتار و دست کرداری مشهور
 و موصوف باشند کوشش نماید و در اعتبار ارباب علم و فضل و اعلاای اهل دانش
 و حکمت سعی موفور بجا آورد و شبها روز را در مرضیات الهی معمور داشته آنچنان آگاه
 باشد که دست اقویا از ضعف کوتاه بوده زیر دستان در نهاد امن و امان مرفه الحال
 و فارغ البال باشند و چون منشور عاطفت آن عمده مخلصان شرف صدور می یافت
 بخاطر ملکوت ناظر بمقتضای شمول رافت که احاطه عموم خلایق دارد رسید که فرامین قضایان

بوزن بکره
 بسیار
 ساری در هر جا
 کربزیت بضم کان
 نازک و نفیس
 ندای بیست و یک
 و ناس فغانی
 لفظ صدای است
 از قبل تصرفات
 فاسد
 از بیجا
 و قوله
 و بیست و یک
 و در اندیشه
 و غیره
 و با کس
 و کبریا
 خوش خلق البال
 غلبه از زود
 اقدس و قوله

ابو الفضل قزوینی

فرمان پادشاهی
 بخاطر اسباب
 در این قضایان
 و کمال
 و کمال

فصل اول تمام شد

باید دانست که قلیه
در ملک کن چنگامه و نوا
نابینید و کنیان او را ناخوارده
هم درستی کار آغا از دست
در آغا اوجا و در طاعت نمودن ناخوارده
شده در داد آن طرف گردید پس
ابو فضل و آغا اوجا آن ملک بن
عز داشت میباید آن ملک بن
غایت ایزدی و بدست میباید



آغاز فرمودم

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت شاهنشاهی عزداشت کمترین بند با ابوالفضل

بوجه شاهنشاهی عنایت ایزدی شامل حال اولیای دولت و دکنیان بے دولت
بحال تبار گرفتار امید که جمیع سرکشان و نخوت فروشان ببا و افراه خود گرفتار آیند صاحب
من روز خور یازدهم خرداد ماه آتی بسواس ای و سوریای دانا بجائی که قولنامه طلبیده
بودند آمدند اینها تا حال بلازمت شاهزاده نیامده بودند و برهان را نیز ندیده در حوالی
آلتم و پیماله و انتور میباشند خلعت داده استمال گردانید روز گوش قاصدان چاندلی بی
آمدند و از شنیدن ساخته ناگزیر شاهزاده ملول شد چون آمدن مرا شنیدند ^{ابو فضل} شکست احوال
نمود و اگر چه بر حرف و حکایت دکنیان اعتماد نیست اما کار بر و قدر و دشوار است و از
غلامان حبش در آزار هر چند به عادل خان و قطب الملک کس فرستاده اتفاقی
به هم نرسید اگر مرزا شاهرخ برسد و یک سر دارد دیگر که بجز نثار و بر نثار شایسته باشد
مثل شاهباز خان نزدیک است که کشایش احمد نگر بجزد بر آمدن ساره سهیل میشود و جزوی
خزینة ناگزیر آنچه من فحیده ام کار و کن بے آسانست اگر از همراهان و لے و حوصله
می یافت احتیاج اینهم نبود که کارها بے این دولت جاوید طراز را همیشه ایزد تعالی

شاهنشاهی عنایت ایزدی شامل حال اولیای دولت و دکنیان بے دولت
بحال تبار گرفتار امید که جمیع سرکشان و نخوت فروشان ببا و افراه خود گرفتار آیند صاحب
من روز خور یازدهم خرداد ماه آتی بسواس ای و سوریای دانا بجائی که قولنامه طلبیده
بودند آمدند اینها تا حال بلازمت شاهزاده نیامده بودند و برهان را نیز ندیده در حوالی
آلتم و پیماله و انتور میباشند خلعت داده استمال گردانید روز گوش قاصدان چاندلی بی
آمدند و از شنیدن ساخته ناگزیر شاهزاده ملول شد چون آمدن مرا شنیدند شکست احوال
نمود و اگر چه بر حرف و حکایت دکنیان اعتماد نیست اما کار بر و قدر و دشوار است و از
غلامان حبش در آزار هر چند به عادل خان و قطب الملک کس فرستاده اتفاقی
به هم نرسید اگر مرزا شاهرخ برسد و یک سر دارد دیگر که بجز نثار و بر نثار شایسته باشد
مثل شاهباز خان نزدیک است که کشایش احمد نگر بجزد بر آمدن ساره سهیل میشود و جزوی
خزینة ناگزیر آنچه من فحیده ام کار و کن بے آسانست اگر از همراهان و لے و حوصله
می یافت احتیاج اینهم نبود که کارها بے این دولت جاوید طراز را همیشه ایزد تعالی

باید دانست که قلیه
در ملک کن چنگامه و نوا
نابینید و کنیان او را ناخوارده
هم درستی کار آغا از دست
در آغا اوجا و در طاعت نمودن ناخوارده
شده در داد آن طرف گردید پس
ابو فضل و آغا اوجا آن ملک بن
عز داشت میباید آن ملک بن
غایت ایزدی و بدست میباید

۲۱
 ۱۲ از دست پادشاه و تحقیق کتابه از
 باید دانست که در وقت مراجعات
 بنیادین شاهزاده و دنیاال بر حال
 در عیال قلمی ننوده ۱۲ قدس بجای
 بخت
 ۱۲ از دست پادشاه و تحقیق کتابه از
 باید دانست که در وقت مراجعات
 بنیادین شاهزاده و دنیاال بر حال
 در عیال قلمی ننوده ۱۲ قدس بجای
 بخت
 ۱۲ از دست پادشاه و تحقیق کتابه از
 باید دانست که در وقت مراجعات
 بنیادین شاهزاده و دنیاال بر حال
 در عیال قلمی ننوده ۱۲ قدس بجای
 بخت

صبح متوجه مقصود حقیقی میشود امید که بزودی و خوبی بدین دولت که سر همه سعادت است
شرف گردد و از گوناگون غم و اندوه رها گشته یابد دولت و شادمانی جاوید باد
به بیدار بخت والا اقبال شاهزاده دانیال عرضداشت خیر خواه حقیقی
ابوالفضل همواره بظاهر و باطن و صورت و معنی بدعای مدام دولت جاوید طلب از
قیام دارد و امید که همیشه بصحت و بخت کامروای هماینان باشند و گرامی اوقات در
صید و لها گذارند و خواهشهای مردم را بشایسته پاسخها چاره گر شوند همیشه و که مردم برخاسته
میروند و آنکه هستند آزرده اند و عرایض بدرگاه والا مینویسند و التماس طلب
میرود بسیار از بعضی حیرت روی و او از برای خدا و متوجه مهمات شوند و یک یک ادر
خلوت طلبیده داشته بزبان خوش و لاسا نمایند و اگر از کسی غرضی رود و اغماض نظر فرمایند گردان
گروه خلق خاصه بزرگ منصبان و خدمتگزاران نزدیک را پای بند احسان کردن و سرمایه
دل بدست آوردن چند چیز است انعام اگر مقتضای وقت کم باشد پنهان دادن
و گرنه بجلالیه از خلعت و اسب و زر و جز آن و الوش و دادن و نشان دادن و مجلس و سخن
فرمودن و نزدیک ایستاده کردن و منصب افزودن و جاگیر دادن و بالتفات یا و گردان
و بمنازل مردم رفتن و تشکیش ناگرفتن از تنگدستان برهنه باشند که جمیع اینها بنسبت آن
ظاهر باید فرمود و بعضی چندی را در محو این امور بهنگام فراخی نباید انداخت و دولتمندان
کار آگاه بیک قاب طعام چندین نیکو از ابدام کشیده اند و دیگر بچندی از خاصان که برستی
و درستی امتیاز داشته باشند باید فرمود که احوال را بے ملاحظه در خلوت بعضی رسانند
و اوقات باری در نظر دارند و آن بر نسبت در روش پیش نهاد و مهمت باشد و همواره
نیایش گری بدرگاه ایزدی نمایند خاصه محرم و از مجد و بان و درویشان کنج نشین

و نویل می پدید باشد و هستی
ملکس زمان باشند که همین چیز است
آنها ظاهر نمودن بسیار بعضی چنان
باشد که بقدر ایات آنها اندکی بجزئی
مذکور ظاهر باید ساخت از قلم
ای بسوزد مذکور در وقت فراغ نوی نوی
نباید داشت چه دو قسمت کار کرده ۱۲
سواری محمد با علی مرحوم علیه و اخات
بر این تمام کتاب بنویسد بر سرست پنج
رشته هر دو موده قاعده دوم و در اکثر
از دست از رشتین یافته شد ظاهر اما علان
تخریف کرده اند اگرچه معنی حیوان نشان
القوله نمانند در بعضی نسخ

بافته شد و اگر غصه از آن
 بود مردم بعد از آن اضاف کرده اند
 در حقیقت چندان صاحبش نیست
 چه اگر فله و همواره او بر قول
 او آن بر بهت معلوم کنند
 بایش نهاد و بهت با شرفین
 هم دارند یعنی بی تکلف در است
 بعد از آن که او را و علی
 او هم بافته شد و اگر غصه از آن
 بود مردم بعد از آن اضاف کرده اند

در این کتاب
 بعضی غرض از آنست که
 گذارینند اندک اندک
 کرده اند سر و گردن ای
 جدید و کبریا گردان
 و غیره و این غرض از آنست
 هم در باره این غرض از آنست
 بسوی این غرض از آنست
 شان در وجه ادوار حال غلاف
 در این کتاب
 سر و گردن ای

استد نمودن چنانچه بعقل روز افزون و بخت بیدار از کیفیات گذرانیده اند از خواب اول روز
هم بگذرند یقین نیست که اینها بر خاطر صافی میگذرد لیکن بمقتضای خیر اندیشه بتیابانه آنچه
معقول میدانند معروض میدارد و سره کردن کار ایشانست دولت و صحت و بخت روز افزون
به شاهزاده عالیشان و انیال عرضداشت خیر خواه حقیقی ابوالفضل
همواره خیریت صوری و معنوی و دولت ظاهری و باطنی آن نواده گلشن اقبال را از
ایزد توانا میخواهد و آنرا شادابی و دولت جاوید طراز شاهنشاهی میداند امید که آوازه هوشیار
حزای و کارشناسی و قدر دانی و معدلت دوستی آن بخت بیدار سعادت آموذ روزگار
عطر آمیز و نشاط افزا گردد و ظاهرت که گرچه اوقات را قسمت فرموده باشند و هر قسمی را
بنا گیر و بایست آن آباد ساخته بخود جهان قدر پر و ختن شایستگی دارد که بیکراستخوانی منتظم باشد
برخی از خلاصه اوقات در پاسبانی خلایق گذرد و در معنی آن نیز کار خویش ساختن لیکن هر کس چنین
اشکارا را از خوابیدگی نهانیده توقع دارد که در شب روز لختی بشنودن استانه های هوش افزای
باستانی نامزد فرماید کتاب بسیار و افسانه بی شمارست همان باید شنید که بکار آید برای عبرت
پذیری و طرز دانی شاه نامه و نظیر نامه و واقعات بابر و کلیله و دمنه را بشنوند نه شنوای
که کلانان آنرا سرمایه خواب دانند برای آنکه سر رشته نیک و بد بدست افتد و در پنهان درونی
و بیرونی چهره دستی نمایند اخلاق ناصری و جلای و نصف اخیر کیمیا سعادست را مقصود
انگاشته اندک اندک یا بگیرند و مثنوی مولوی معنوی و حدیقه و جام جم نیز در محفل همایون باشد
دولت و صحت و بخت روز افزون باد ایضا به شاهزاده و انیال عرضداشت
خیر خواه حقیقی ابوالفضل بهیات مالی و ملکی با امر و صورت نگرفت و چون
درین سال هم نه شود به سال دیگر خواهد گشتید اصل خود آنست که بر رسم شکار

از پلنگه من خلع لباس
 سر دزدین فقره معدوم است
 بستند خلاصه اینکه دوستی بجای
 اوست که مادر و پنهانی و
 کار دلی و غیره صفات حمید شما
 سحر کن و اغواء سرور افراست
 کن و بگلستان شوند ۱۴ سلسله
 هر جزوی را از وقت بکار ضروری
 و مناسب آن جزو مقرر داشته ۱۲
 می باشد و بخواهید نقد برداشتن
 از برای برای آدم خود بمان مقادیر
 وقت مقرر کردن بشاید که یک
 ربع و نیم از خود و دست ماند از
 جیبی بجز آنکه کارانج
 می شود چنین از خود قیامت
 اگر چنین است در روز قیامت
 از بادشاهان پس
 بخوابند که حدالت کرده یا خلع
 و اندر علم اند و غیره و من و
 توفیق و ادای ابو الفضل و الف
 در شمار و زیارت عطف است
 و چون در آن نیست سخن ای اندک
 استانیان بیا
 موده ای گذشت

۱۲ از غیر و شے قوله
و بشنو اسے کہ کلامان خوش
ای نمان شنیدن که امیرین
و بخوان وقت فغان
بست آمدن خواب
نشنود و قوله راسته آگاه
در دلی خطرات فاسد و
بهر جان برونی مردن غم
چیز و دلی غایب باشد و
قد غیر و

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

جریده بجان پور تشریف آورند تا خانخانان و بنده هم بملازمت سعادت اند و زند و یک
 راقرار و مدار شود تا صلاح دید آنحضرت نباشد اعتبار را نمی شاید و مردم هم دل نهاد
 نیشوند و آنکه حضرت منع فرموده اند آنست که بے تقریب بانو لشکر نیابند اگر با چندی
 شکار کنان تشریف آورند هیچ قصور ندارد و کار بسیار میشود و فراوان شود حاصل و اگر
 هیچ وجه پسند خاطر تشریف نیست خواجه ابوالحسن را با کمونات قدسے خاطر روان سازند
 هر چند میدانند که در ملازمت کسیکه از ته دل دوستی دارد اوست جدا کردن او چه صورت
 دارد و اما ادب هم جریده در ده روز کار کرده باز بملازمت میرسند در شش روزی آید و میرود و بسیار
 باشد چهار روز و اگر نه دو روز اگر این دو شوق بخاطر نرسد پس امر عالی صادر شود که کمترین جریده
 بملازمت بیاید صاحب من باز نفرماید که چرا عرض داشت نکردی و اگر بهین پنج بگذرد و نینداهم
 که کار بجا کشد شیر خواجه را هم ضرور است و در نه وقت میرود و همچنین مرزا علی بیگ
 و دیگر مردم چون وقت گذشت و در گذشتن است بیشتر ازین تغافل گنجائی ندارد
 تفصیل محلات که باید کرد باز بتازگی جدا نوشته است براسے خدا ساعتی متوجه شده
 تغزک و ارسیده پاسخ فرماید صحت و دولت و معدلت روز افزون بید میزد و محرم
 شانه هزار و ده هجری بر ساحل گنگ کن تحریر یافت بوالا نژاد و شاهرخ میرزا
 بمیرة سلیمان مرزا فخر و امی بدخشان التفات نامه که نامزد این جناب خرام
 حقیقی شده بود در بهترین زمانها شرف در و دیافت چون متضمن مرده صحت و عافیت
 بود بجهت افزو داشت تعالی از آنچه نیاید و شاید در حفظ خویش داشته در محاسبه شبار و زری
 مشغول دارد و در ملازم و ملازم روزگار که زمان بی این نباشد توفیق برداشت و آگاهی
 و فراخوصلگی کرامت کند و عرض داشتی که بدرگاه گیتی پناه فرستاده بودند بمباح بها یون
 باد شاه ۱۲
 مراد شاه ۱۲

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

این کتاب در سال ۱۲۰۰ قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ ذی القعدة
 در منزلت صاحب کتب و کائنات
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ ذی القعدة
 در منزلت صاحب کتب و کائنات
 در شهر تبریز

رسیده مستحسن افتاد مناسب بل لازم آنست که در هر ماه عرضداشت می آمده باشد هر چند
 امری ضروری العرض نباشد شرح آرزو مندی و خیریت آن و یار همواره باید نوشت دیگر
 اگر من در ارسال قاصد و نامه مقصر باشم در یاد کردن حفظ الغیب مقصر نیستم و همیشه ذکر شریف
 در مجلس سحلی بوجه حسن میشو و عاطفت و عنایت شاهنشاهی در باره ایشان و زرافزون است
 العاقبه بالخیر بقصد آی خدا شناسان حق بین پیشرو کاشفان اهل یقین قدوة
 ایند و پرستان حقیقت گزین زبدة رموز دانات و قائق دین عارف کامل
 شیخ بهارک بن شیخ خضر بوقف عرض حضرت مخدومی قبله گاه مظهر العالی
 میرساند که احوال این سکنین برنجیکه تکفل نظام جزو کل که خیر و قدر و رحیم کریم است میدارد
 چه در اطوار شدت و چه در اوضاع رخا^{۱۲} مستوجب شکر است اما از آنجا که منقسم مقتضیات
 طبیعت بشریت است اگر از اسباب حرفه گوید یا زبان شکوه دراز گشت چه
 ملاست توان کرد اگر چه بنظر تامل فاعل حقیقی این هم کس است که در بارگاه او خاشاک
 امکان راز راه نیست ملاست کجای گنجد و چون و چرا کجا راه دارد ای پدر بزرگوار وی
 دانای اسرار از احوال نفس بدن خود چه گوید و چه قصد یع و دها اما عالم بیار بهیاست بقدر قوت
 و قدرت استعلاج میناید و شرح احوال مینویسد و نشان اصولیه بدینیه قطع نظر از اتعاب لام و مشاق که
 فوق الطاقه است تاملی که دارد و تحسیری که واقعت آنست که در لباسی که بحسب تقدیر
 محسود خواص عوام شده است ازین کس کاری بظهور نمی آید که حق این نشان راز دست محبت
 خود او نموده باشد و اگر اینقدر میسر نشود این مقدار خود میخواهد که بتوفیق ایزدی در لوازم
 سپاگری تردوی چند واقف شود که صاحب مری این کس در تربیت و رعایت عوام حجتی باشد
 و از طعن کوه نظران که طالب علمی را چندین عنایت چه مناسب باشد نجات یابد و هر تعبیه که

شایسته خدمت و بارکی عارف
 و از آنکه اندک عالی سالیار نماید و ۱۲
 در تکفل نظام کلای مناسبی
 کار بکنان و در بعضی بفرز
 که یافته اند شاید بفرز و ۱۲
 و عیان فرای می ۱۲
 اگر مقتضای بفرز و ۱۲
 شکر که کتب است
 در این بفرز و ۱۲
 این جمله بکتاب تقویت
 که این ملاست
 یکی ملاست
 بشریت در این ملاست
 و دیگر که حقیقت این ملاست
 بعدی بدین ملاست
 پس بگویند بگاه بفرز ملاست
 چون در این ملاست
 ای در عالم نظام خود با وصف
 و غیب و شفا که زیاده از طاعت
 که در انفس اینجاست و در کمالی

بران مقرر شده عمو بکنان گویید
 یعنی بفرز و ۱۲
 این کتاب در سال ۱۲۰۰ قمری
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ ذی القعدة
 در منزلت صاحب کتب و کائنات
 در شهر تبریز

میکشد و المی که میرسد باطنی حال اگر درین راه بودی شرمندۀ این نثار عنصری بود
 و از عالم نفسانی نفس لامری که انسانیت یا خلاصۀ انسانیت عبارت از آنست چه گوید و چه نالد
 که از بدو صبح یوم التمزینا حال که مبادی شام غفلت و آغاز شب بوجوهیست ست چه بگوید و زور چه
 بعلانیه به ستم و تعدی سلطان قوای غضبی و شهوی دست جور دراز کرده خانمان این مظلوم را
 بتاراج برده کالبرق الخاطف اگر از مستی و خود پرستی افاقۀ تائی دست میدهد و لطف
 زمان که اسباب طغیان و ابواب عصیان چندان آماده و کشاده نبود تجرد فشی و خیر اندیشه
 که بزبان حال مقال مذکور بود و ملاحظه کرده میشود از خدای تعالی نفس اماره بود مجمل از اصول
 اصلیه اخلاق حسنہ بهره ندارد و فروع آن که از نتائج اصول است کجا داشته باشد و سرشبه
 چند که در بیداری ناپیدای انسانیت گاهی مقتضای رعوت نفس متیقن این کس و
 منظون دیگران میگردد و بر آینه چون مشوب با غراض دنیه است از شتم اشتباه باطل حق
 گمان کرده شده و هرگاه خرابی باطنی درین وجه باشد از اعمال بدنیۀ چند که در ظواهر شرائع عامه مندرج
 اثباتا و نقیاً وجوداً و اعداً چه گوید اذالم یکن اس المال فکیف یخرج ای سالک مسالک طریقت
 از کج و بیاد و ناپستیهای این نفس اماره چه نویسد که تبلیس میخوابد که عیوب خود را هم نداند
 تا بدگیران چه رسد و معالجه کجا راه داشته باشد سبحان الله و مغیثه و اغوشاه زیاده چه
 نویسد و تصدیق آن قبله گاهی چه و بد امید که توجه بر حال این بیمار درین نفرمانند دیگر ملاطفات
 گرامی مره بعد اولی و کمره بعد اخری میرسد و باعث مسرت و حجت میگردد و نداند تعالی آستانه
 بلند پایه آن قبله گاهی را بر سر مخلصان خصوصاً این بند با سالهای بسیار دارا و مقتضای
 عطف و الا التفات فرموده بودند که در بعضی امور بی تکلفانه نگارش میرود قبله گاه از محض
 سعادت و عبادت میداند بخاطر ناقص میرسد که در بنی نوع چهار مرتبه متحقق میشود و هر مرتبه بنی نوع چهار

۱۸۱ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۸۲ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۸۳ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۸۴ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۸۵ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۸۶ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۸۷ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۸۸ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۸۹ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۰ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۱ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۲ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۳ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۴ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۵ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۶ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۷ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۸ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۹ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۲۰۰ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود

۱۸۱ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۸۲ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۸۳ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۸۴ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۸۵ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۸۶ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۸۷ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۸۸ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۸۹ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۰ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۱ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۲ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۳ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۴ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۵ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۶ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۷ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۸ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۱۹۹ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود
 ۲۰۰ بجز این که در این کتاب ملاحظه شود

قدسیه آن قبله خدا آگاهان درین مصیبت صبر کش و جمیع عقل بر همین مره بعد آخری مراسم
 معظمت بل لوازم طبابت بتقدیم رسانده این سرگردان بادیه وجود را بامن صبر بل صبر
 آوردند امید که توجّه اشرف اقدس نیز بتنگاه تفویض تسلیم نیز خرامش شود و اسد تعالی ذات
 ذات الکملات آن پیشوای خدا شناسان را درین نشاء صوری بسیار دارد و ما بیماران صورت و
 معنی را پذیرای نصلح ارحمند ساخته صحت ظاهری و باطنی روزی گردانند و آنچه در هر باب ایما
 میشود و راجح آن سعادت خود میداند بشیخ مبارک بیت سلامی چو اخلاق تو مشکبوی سلا
 چو الفاظ تو در فشان به آن قبله راستان میرساند نمیدانم چه نویسم آنچه از محرومی صوری
 ضروری آن یگانۀ آفاق در دل ست قلم بیزبان عاحبز و قاصر چه نویسد و چه گوید
 اگره کشای بسته کاران وای آرام بخش بقراران احوال این مستهام بیا و آن سرور دنیا
 و دین مستوجب شکرست امید که احوال و اوضاع آن رهنمای سرگشتگان بادیه حیرانی و
 آن جمیع بخش آشفته گان کوی نادانی بر حسب دلخواه دوستان حقیقی باشد العاقبه بخیر
 بمقدمه الجیش معارک جهان ستانی خانانان سپه سالار و ولد محمد میر خان
 شعر بشری لغت انجرا لاقبال ما وعدا به و کوب المجد من افق العاصی ص ۱۰۰
 بعد از دعا یک فاتحه کلام و لبستگان سلسله مودت و خاتمه کار حلقه بگوشان دایره محبت است
 مقرون بالوف تمینت و مبارکب سادی و مشحون بصنوف خرمی و شادی مشهور و خاطر خطیر
 آن نور حدقه دولت و نجاتیاری و نور حدیقه نصرت و کامگاری اللهم حصل آمال و سیر
 و صاله میگردد اندک ملاطم امواج اشتیاق را چون توالی مسرات فتح نهایت نیست و تراکم
 افواج فراق را چون تکان تراثر محبت انجام و غایت نه المنه تده که نقش خاطر خواه صورت
 بست و صورت مراد بوجه حسن نظیر پیوست قطعه زین مرده اقبال کران سو آمد
 احسان برای خداست عزوجل ۱۲

تا گاری ۱۲ که قله بزرگتر نگاه
 تقوین و تسلیم کنای مراد برین
 تقوین و تسلیم کنای عبارت از پیران
 و نو و خواش بکر اول و اولی
 رفتار بنامه است قدس
 بکر تقدیم جمیع بر حاکم حلی از ادراک
 حاجت ۱۳ که قله سلائی
 بنام است و قله آن قبل از نشان
 میرساند خبر آن ۱۴ اس ۱۵ و ۱۶
 و یکب مخالفت و حق است
 بفضل بنامه شود ای
 سر و اران یکجای چون نصب
 حکم یک لفظ یکبار در لغت متصل
 نویسد و اضافت لفظ طوارند ۱۷
 و لفظ طوارند ۱۸
 قله نشینی لفظ خبر رخ ای نبات
 باه هر آینه فکر و انبال آنچه و حده
 کرد و شاره بود که اگر کاره آسمان
 بزرگی بلند شد و عدد و عدد و آخر
 هر دو مصرع با هم منقوس است الف
 اطلاق بدان لاف شده و اولی
 و بنام که آسمان و بیت از
 و بنام که آسمان و بیت از

و بیستین ساله
چون دست دزدان مصروع اول
فاصله سی فطن ملین کن اول مصروع ثانی
روشنی حد قد بفتح و لکن قاف بنی سیاهی
نور بفتح نون گنگ و قد بفتح یمن قدرت
بالضم و دو یاری تو له علم اصل مالک و
سینای خلایق نالی حال گردان
اورا ۱۲ قدر و غیره نال کلام طبع
زودن مع با بعد گزالی سرت ای دل
دو سبب آمدن خوشبازار گرم آمدن
و بیستم شستن کار بنی سیاهی
صورت بنی سیاهی
یک قدر

۹۱
لے کو روٹھا تم میرا نام جانے
دو دو دتر کی کشتہ نام خنجریکہ صاحب
اخبار بودہ است

این فرد غیبی

ای بیمارستان

کتابخانه عمومی

توین ایتیار با

فناوری

عبدالله بن مسعود

باب المذكور ای بطور
ترقیه شد

جلالوت با فتح

جنت استغفار

ن

انجم ثواب ظل الهی در کوره گهاٹم پور نزول اجلال نموده بود که قاصدان چو دهری کشنه
این مژده غیبی و نوید لاری ری رسانیدند و بندگان حضرت سجدات شکر بتقدیم رسانیدند
حکم عالی فرمودند که کوس عشرت و نقاره شاد و بلند آوازه کنند چندان خوشحالی و
فارغ البالی راه یافته بود که بشرح و بسط راست نیاید از اینجا قیاس باید کرد که در اصل
کمان بهجت و مسرت و دست و دشمن مساوات پیدا کرده بود و بعد از آن مکرراً بوسیله
عرائض کلیان رای و اعتماد خان و نظام الدین احمد و شهاب الدین احمد خان
علی الترتیب المذکور حقیقت کمال جلالت و تهویر که از ایشان ظاهر شده بود عرض
پایه سریر عالی شد و از وفور عنایت و التفات صد هزار حسنت و آفرین فرموده بخطاب
موروثی خاننانی و سایر جلالت عنایت خاقانی اختصاص یافتند الحمد لله استوار
و متوافراً و الشکر له شکر امتولیا و متکاتراً که خدمت بتقدیم رسید که از برای بزرگی نفس
پیش اخوان زمان و داغ شدن اینها روزگار معموره عالم که بحسب صوت فوق حالت
داشتند باشند چه جای مساهم و مقارن بی ضمیمه خطابی و اضافه منصبی با حسن الوجوه و این طرق
صوت بستی فلیت که بعنایت الهی بایسر و ضلع خطابی که فتهای بتغای پنجهزارین حال و
ماضی بود و ضمیمه آن شد و الحق که این لطیفه بود که سبقت این بر پنجهزاری شدن نزد عقلای
زمان و مزاج فاسد روزگار مستبعد بود بی شائبه تکلف باین عالم آورده در عالم اسباب
خدا حکمت پناهی شریک ندارند اگر چه در اتمام و انصرام آن شاید که بعضی دوستان صمیمی دیگر را
داخل باشد و سخن بهمانست که بدرقه توفیقات الهی مصدر امری شدند که باتفاق اصحاب
نفس الامر و ارباب عرف و رفاست و شرافت و علو رتبت و نباهت با مثال این جزو دنیا
نفس الامریه که در نظر بالغان مبالغه عنی فتهای جلالت آمال ایشانست هیچ وجه احتیاج

توضیحات اضافی مخاطب
مستعمل موروثی ای

وہابیہ تحفہ
الایبہ برضا خانان ہند

بین بولور
قول محمد شمس الدین
نیز است

همی جمع تالشیدار بے

شانس کرونی لی و بی

سفر فی الجبل وریب

دانشگاه تبریز
پیش برادران زمانه

و من كان فرزند ان زمانه را بدو

از روی
دعا

امام بی غبار و بی ریا

نیز یکان و زوکار

خطاب و غیره

است و ظاهر شد پس فاعل

کتابت در کتابخانه

فصل در بیان کرامت و معجزات ائمه اطهار علیهم السلام

بیس فہرست

خطاب نذیرہ علیہ السلام

لا فائدة في ذلك

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
أفضل آيات الله

من هوذا أنا

ایضا هم در بیان این خطاب علم و ادب را
از کار بکلف درین عالم نمود
چون ای شدن از یک مقام بود
عبدالود که باقی بودن کان خطاب
این خطاب تا زمان هر یابی پیشه
در آن لطیف بود و از اسرار است
حادث شده اس و غیره

و خرمی تقدیم رساندن رسوم و عادات جشن با دشا بهانه داشتن خصوصاً در روز بخت این فرزند
 نوروز درجه شرف خواص و عوام و شریف و وضع را باندازه منزلت و رتبت مقتضای
 عدالت و نصفت بجلالک مواهب با دشا بهانه و جزاکی مراحم خسروانه شرف اختصاص و غنای
 دادن و مانده اکر ام و احسان بر کل عالمیان کشون هر کسی را زیاده از آمال ایشان بهر منده
 اگر و ایندن ضمیمه الحال بنده شد انشاء الله سبحانه و تعالی بی قضای الهی چون نزدیک رسیده
 که فراغ تمام ازین مشغله دست و پد بزودی این فرمان دوم شرف صدور یافته بسمت سال
 موسوم خواهد شد بر ضمیر منیر که آئینه صور تقدیر و فهرست کتاب حسن بدست محقق و مخفی نخواهد بود که
 سجیه و دستان حقیقی آنست که همواره از احوال و اوضاع یکد گیر و واقعی حاضر بوده نظر بر محاسن
 و معائب انداخته از نقائص و عیوب یکد گیر اطلاع بخشد و بکلی عبت و تمامی فحمت مصروف
 آن دارند که دوست ایشان بر عیوب کلی و جزوی خود حاضر شده از آله این حالت نماید نه آنکه
 مثل خوشامد گویان دوست نماید و دستان منقصت است که اصلا حرف و حکایت از عیب
 گویند چه از فهمیدگی و نفاق و چه از نادانستی و اتفاق فکیف طائفه نادوست چند که بملاحظه
 فوائد دنییه و همیه قانیه یا بسبب مخاطره جسمانیه بدنییه خود که زمام حصول آن بدست دیگرست که
 یستوی عنده الامیر و الفقیه حلت قدرته قبایح رذائل بعضی ارباب دول را که از ممر اشتغال
 لذات صوری و انهماک و مستلذات ظاهری نفس اماره ایشان بنحو و بیچگونه منقصت ^{صفات بد و کمینه} است
 نمید و بفضائل شمائل و فوائد جلالک تاویل مینمایند و خوشامد که در طبائع و نفوس اکثر
 ابنای روزگار اند اشیاست خصوصاً در مزاج بعضی از رؤسای اخوان الزمان هرگاه
 که بسمع جمع این طائفه مروج می رسد بی اختیار کمال شادمانی بهرسانند و خوشامد گویان مذکور را آنکه
 جمله موافقان درگاه بل فدویان این راه میدانند و باندک روز آثار غریبه برین مرتب شده
^{نخسته شده ۱۲} ^{ای خوشامد ۱۲}

طرح رسوم و عادات و جشن با دشا بهانه داشتن خصوصاً در روز بخت این فرزند
 نوروز درجه شرف خواص و عوام و شریف و وضع را باندازه منزلت و رتبت مقتضای
 عدالت و نصفت بجلالک مواهب با دشا بهانه و جزاکی مراحم خسروانه شرف اختصاص و غنای
 دادن و مانده اکر ام و احسان بر کل عالمیان کشون هر کسی را زیاده از آمال ایشان بهر منده
 اگر و ایندن ضمیمه الحال بنده شد انشاء الله سبحانه و تعالی بی قضای الهی چون نزدیک رسیده
 که فراغ تمام ازین مشغله دست و پد بزودی این فرمان دوم شرف صدور یافته بسمت سال
 موسوم خواهد شد بر ضمیر منیر که آئینه صور تقدیر و فهرست کتاب حسن بدست محقق و مخفی نخواهد بود که
 سجیه و دستان حقیقی آنست که همواره از احوال و اوضاع یکد گیر و واقعی حاضر بوده نظر بر محاسن
 و معائب انداخته از نقائص و عیوب یکد گیر اطلاع بخشد و بکلی عبت و تمامی فحمت مصروف
 آن دارند که دوست ایشان بر عیوب کلی و جزوی خود حاضر شده از آله این حالت نماید نه آنکه
 مثل خوشامد گویان دوست نماید و دستان منقصت است که اصلا حرف و حکایت از عیب
 گویند چه از فهمیدگی و نفاق و چه از نادانستی و اتفاق فکیف طائفه نادوست چند که بملاحظه
 فوائد دنییه و همیه قانیه یا بسبب مخاطره جسمانیه بدنییه خود که زمام حصول آن بدست دیگرست که
 یستوی عنده الامیر و الفقیه حلت قدرته قبایح رذائل بعضی ارباب دول را که از ممر اشتغال
 لذات صوری و انهماک و مستلذات ظاهری نفس اماره ایشان بنحو و بیچگونه منقصت است
 نمید و بفضائل شمائل و فوائد جلالک تاویل مینمایند و خوشامد که در طبائع و نفوس اکثر
 ابنای روزگار اند اشیاست خصوصاً در مزاج بعضی از رؤسای اخوان الزمان هرگاه
 که بسمع جمع این طائفه مروج می رسد بی اختیار کمال شادمانی بهرسانند و خوشامد گویان مذکور را آنکه
 جمله موافقان درگاه بل فدویان این راه میدانند و باندک روز آثار غریبه برین مرتب شده

کتابت این فرمان در روز بخت این فرزند
 نوروز درجه شرف خواص و عوام و شریف و وضع را باندازه منزلت و رتبت مقتضای
 عدالت و نصفت بجلالک مواهب با دشا بهانه و جزاکی مراحم خسروانه شرف اختصاص و غنای
 دادن و مانده اکر ام و احسان بر کل عالمیان کشون هر کسی را زیاده از آمال ایشان بهر منده
 اگر و ایندن ضمیمه الحال بنده شد انشاء الله سبحانه و تعالی بی قضای الهی چون نزدیک رسیده
 که فراغ تمام ازین مشغله دست و پد بزودی این فرمان دوم شرف صدور یافته بسمت سال
 موسوم خواهد شد بر ضمیر منیر که آئینه صور تقدیر و فهرست کتاب حسن بدست محقق و مخفی نخواهد بود که
 سجیه و دستان حقیقی آنست که همواره از احوال و اوضاع یکد گیر و واقعی حاضر بوده نظر بر محاسن
 و معائب انداخته از نقائص و عیوب یکد گیر اطلاع بخشد و بکلی عبت و تمامی فحمت مصروف
 آن دارند که دوست ایشان بر عیوب کلی و جزوی خود حاضر شده از آله این حالت نماید نه آنکه
 مثل خوشامد گویان دوست نماید و دستان منقصت است که اصلا حرف و حکایت از عیب
 گویند چه از فهمیدگی و نفاق و چه از نادانستی و اتفاق فکیف طائفه نادوست چند که بملاحظه
 فوائد دنییه و همیه قانیه یا بسبب مخاطره جسمانیه بدنییه خود که زمام حصول آن بدست دیگرست که
 یستوی عنده الامیر و الفقیه حلت قدرته قبایح رذائل بعضی ارباب دول را که از ممر اشتغال
 لذات صوری و انهماک و مستلذات ظاهری نفس اماره ایشان بنحو و بیچگونه منقصت است
 نمید و بفضائل شمائل و فوائد جلالک تاویل مینمایند و خوشامد که در طبائع و نفوس اکثر
 ابنای روزگار اند اشیاست خصوصاً در مزاج بعضی از رؤسای اخوان الزمان هرگاه
 که بسمع جمع این طائفه مروج می رسد بی اختیار کمال شادمانی بهرسانند و خوشامد گویان مذکور را آنکه
 جمله موافقان درگاه بل فدویان این راه میدانند و باندک روز آثار غریبه برین مرتب شده

بفتح صج طبعیت الله بفتح اول و شده دال معجمه لذت تر و سار بضم اول و فتح ثانی جمع رئیس سر و سر اخوان الزمان برادران روزگارای معصران و مروج مودت
 بفتح صج طبعیت الله بفتح اول و شده دال معجمه لذت تر و سار بضم اول و فتح ثانی جمع رئیس سر و سر اخوان الزمان برادران روزگارای معصران و مروج مودت
 بفتح صج طبعیت الله بفتح اول و شده دال معجمه لذت تر و سار بضم اول و فتح ثانی جمع رئیس سر و سر اخوان الزمان برادران روزگارای معصران و مروج مودت

که غالباً شایع عامست مسدود سازد و اکتفا بر وابطر روحانے و ظاهری که محض حرف و
حکایت مترسمان روزگار نباشد نماید با وجود این معنی مقتضای صغرس و خامی از
نارسیدن ملاطفه شریفه تالم بسیار دست داده بود هر چند از مکتوبات نامرغوب که بجا لینوس
الزمان ارسال داشت به بود و ندر ظاهر بود که این مخلص هم یاد شده لیکن چه کند که محبت قضی
غیرت ست العاقبة بالخیر و الظفر بخا سخنان قطعاً الایانیم الصبح بلخ تحیتی + الی من فداه
فوادى و محبتى + و قل یا وحید الدهر ندر غبت انى + غریق حریق فی دموعی دواعی + فلیس
قلبی غیر وجهک مقصد + تقارک مقصودی و وصلک منیتی + هر چند برین شوم
که از شوق و محبت که داعی عقل و مستدعی حال ملزم کتمان و موجب احتیاط است حرفی
نگویم و زبان قاصر البیان و قلم دوزبان را ترجیحی نفرمایم اما چه کنم که بتیابانه سر میزند
شعر لکن عشنا الی زمن التلافة + لاشکوما افا سے فی الفراق قطعاً گهرش
کند بر سر زبان چشم + مرا چون نام شریف تو بر زبان آید + به جست او جوئے خبر جاغم
از در کچه گوش + زمان زمان بر راه کاروان آید + و آنکه سابقاً کلمه چیده
هم ازین مقوله در باب ملاطفه گرامی و عریضه خود مرقوم ساخته است دعای ترک
تصدیع نموده بود حاشا که در حواشی آن قصد ابراز کلمه را مدخل باشد یا مسلم
مشکین رسم از یکا من باطن اخلاص موطن اجازت شکوه فمیده باشد هر گاه خود
بعلم البیقین میداند که مراسلات صوری شعار متبرسمان روزگار شده است
و ضمیمه آن کثرت مشاغل جسمانیست چه گنجایش کلمه دارد و عجب که خوش طبعی
که بخاطر شریف اخوت پناهی استظهار می مسیح انفاسی رسیده است بصورت
و قوع در ضمیر اصابت پذیر آن مجان اعتضادی جلوه نموده از راه کرم باعث مغفرت

و این سکه ای که بیاورم دست
 سلام کن بگویم که قربان دست دل
 من و خجالت من در آن اشعار از یک طرف
 بیخوش است از آن که آن فنون بیخوش
 چار بار در آن بعضی فعل بعضی لام میشود و مثالی
 منطقی بدون غفلت از قدر و غیره
 و بگو ای باد که ای بگانه زمانه از دوزخ
 غائب شدی تو هر آنکه من در آب زرد زده
 و سوخته در آتش خود و سوزن غش خود
 اسم افند که ای پس نیست بر او
 سوا کسی که تو قصد کو ملاقات و مقصود
 است در حال تو از روی آن اندک
 این غرض حال نام گفته بود چندی شوق
 و حجت است اینجا که ظاهر شود اسم
 عبد الدین علی نوی گوید و جهان در اجرام
 فتح ما و خیم است لیکن از کس از انعت
 هیچ نشد و در قاموس ضم اول ثالث
 فتح آن هر چه که اول فتح ثالث است
 بنویس که مشهور از او فارسی نشد لیکن
 یعنی آن افراد کسی را گویند که زبان
 را زبان گوید که در اندیشه است و بهر حال
 اینجا بهر معنی است و میشود معنی زبان را
 و زبان را معنی بهر معنی و بهر معنی است
 و این معنی را در آن کتابی است
 که در آن کتابی است و بهر معنی است

آه سابق ازین خانجالتان نشسته بود که از چپایه کسوفت واجب تامله خواندن آن خبر آشنائی و اطلاع فرایندش درین خطیچو اینجا بود آن بنویسد اسلحه مراد از بند و است استعلام بلکه آگاهی استنظام طلب نمیدن نمودن اما مورد است غرض که حکم کرده شده است بحیثیت

شده است و آنکه در باب معرفت واجب تعالی و مطالعه کتب که بهر مبدء نسبت آشنائی بخشد استعلام نموده بودند اگر چه فی الحقیقت این بمنزله استعلام از جابل و استفهام از عامیست اما بموجب المامور معذور از فهمیدگیهای خود مینگارند و اصل کار آنست که مبایعی جمیل و الطاف جلیل آشنائی بهم رسانند که اگر حقیقت خدا شناسی که با اتفاق مل و نخل حصول آن غایزه و شواری بر روی دارد و خاطر نشان نسازد باری اگر این کس ستمی نفس لامری داشته باشد و خلوات و اگر آن حالت عالی مرتبت مفقود باشد و خلوات عیوب نفس را سیما عیوبی که بوسیله فرط تکرار مشاهد احوال اخیار بنی نوع از اخلاق حمیده و افعال مرضیه اعتقاد دارد و بمسامع برساند و این طائفه علیه را در زمره ثر و لیده مویان بی سرو پا برهنه پایان صحرای ابتلا که نظر علیل آنها را اعتبار نمی دهند و بمیزان احترام نمی سنجند طلبند و اگر در شمار کثرت که با دة غفلت است طلب این مفردان نرنگاه وحدت بعید و بدیع می نموده باشند نشان این بزرگواران را در سپاهیان ساد و تراک و در محرفه قلیل البضاعه که بهر امیر علی شیران روزگار سببی نداشته باشند حسب چه از اطلال دیار این بی خانمان در محافل و مشاهد ارباب سجاده و اصحاب عمائم اثر نیست رباعی جانان بقمار خانه رندے چند نند به با مردم کم عیار کم پیوند نند رندے چند نند کس نند اند چند نند به بر نسیم و نقد هر دو عالم خست نند و اگر در خلال احوال ملا لے دست و پا از رگزنایافت این یافتها بعد از تقدیم شرائط طلب یا بیچارے و افسردگی روے نماید در وقت افاقت و شعور از ممر فقدان طلب این طبیبان حافظ و غمگساران صادق لا جریم دست تشبث با ذیال محاسبه احوال خود نمود و مها اکمن محاسن و مقابح خود را بوسیله فکر و پرویت خود حصا

شده است و آنکه در باب معرفت واجب تعالی و مطالعه کتب که بهر مبدء نسبت آشنائی بخشد استعلام نموده بودند اگر چه فی الحقیقت این بمنزله استعلام از جابل و استفهام از عامیست اما بموجب المامور معذور از فهمیدگیهای خود مینگارند و اصل کار آنست که مبایعی جمیل و الطاف جلیل آشنائی بهم رسانند که اگر حقیقت خدا شناسی که با اتفاق مل و نخل حصول آن غایزه و شواری بر روی دارد و خاطر نشان نسازد باری اگر این کس ستمی نفس لامری داشته باشد و خلوات و اگر آن حالت عالی مرتبت مفقود باشد و خلوات عیوب نفس را سیما عیوبی که بوسیله فرط تکرار مشاهد احوال اخیار بنی نوع از اخلاق حمیده و افعال مرضیه اعتقاد دارد و بمسامع برساند و این طائفه علیه را در زمره ثر و لیده مویان بی سرو پا برهنه پایان صحرای ابتلا که نظر علیل آنها را اعتبار نمی دهند و بمیزان احترام نمی سنجند طلبند و اگر در شمار کثرت که با دة غفلت است طلب این مفردان نرنگاه وحدت بعید و بدیع می نموده باشند نشان این بزرگواران را در سپاهیان ساد و تراک و در محرفه قلیل البضاعه که بهر امیر علی شیران روزگار سببی نداشته باشند حسب چه از اطلال دیار این بی خانمان در محافل و مشاهد ارباب سجاده و اصحاب عمائم اثر نیست رباعی جانان بقمار خانه رندے چند نند به با مردم کم عیار کم پیوند نند رندے چند نند کس نند اند چند نند به بر نسیم و نقد هر دو عالم خست نند و اگر در خلال احوال ملا لے دست و پا از رگزنایافت این یافتها بعد از تقدیم شرائط طلب یا بیچارے و افسردگی روے نماید در وقت افاقت و شعور از ممر فقدان طلب این طبیبان حافظ و غمگساران صادق لا جریم دست تشبث با ذیال محاسبه احوال خود نمود و مها اکمن محاسن و مقابح خود را بوسیله فکر و پرویت خود حصا

مردمانی نندند ۱۲ حاصل یکدیگر چنین آشنائی نیابد و حسن قبح افعال و عادات خود و نظر داشته باشد ۱۲ رویت بفتح ای ممل و کسر و او نشدیدیای تخیالی نال کردن

۱۱۱
چهارم که با افاضه و در مقام
دینی با افاضه و در مقام
این لفظ نهانیت و در بعضی نسخه
چون که بعضی نسخه که کوچک که اندرون خیمه
بیایستند و بدیده شده خلاصه نهانیت
که از این بقیه است نهانیت و حلقه آرزو و
ملازمت و نگاه کرده بود و سبب آنکه نهان
از این تمام امور است و غایت نگردد و
چون که در بعضی نسخه است و در بعضی
یعنی ظاهر است یا نهان است
معین مناسب بر او افاضه
از آرزو

نشو آنکه مقتضای کمال عقیدت و اخلاص آرزوی دریای جگر که ایستادن باضمائم
شرایف دیگر نموده بودند در برابر آن چه نویسد که لائق باشد الله تعالی به جمیع تنبیئات
رساند و بسا که مقاصد صوری و معنوی فائز گرداند محبت پناها میخواست که کلمه چند
از خصوصیات در خانه و خوبها و نیک و ایتها و یار و فروشها را برادر آینه دانش
پنا به حکمت و تنگنا به ادام الله کماله و ادام لنا وصاله و حرست و برست برادر
از دمنه که درینولا در مخاطبات و داستان صمیمه تعبیر از و بیعاس و دوس
میرود و مخادعات دایمه او نویسد و بعضی از اوقات را در مذاکرات عرفیه و
مطارحات عامیه صرف نماید اما وقت مساعدت نمود انشاء الله تعالی اگر وقت
و فاکند و موانع نباشد دفعه حقایق احوال را بشرح و بسط خواهد نوشت زیاد چه
نویسد بخاستخانان ربابه در گردش این دایره بی پایان + برخورداری و دوزخ
مردم را دان + یا با خبری از خود و از هر که بود + یا بخبر از خود و از هر دوزخ و جهان +
الله تعالی در هر چه بهبودی شایسته باشد و اراد درین مدت که بنگارش نام
یکجستی تقاعد داشت نه آن بود که در نزدگاه خیر اندیشه این کس عبا رفو را
بلند شده باشد چه در آن باب اعتراض این جهان ناپائدار که خواستار
غنودگان غفلت است منظور نبود و نیز در گلشن سراسر و دست بے طراوتی
راه نیافت چه آن بر هوا جستن نفسا نه اساس نیافت از روی
امیدگی و دریافت تجربه نهال نشاندن ام قطع دل بر صد گاه
دیریش بها گوهر است + دخل ابد عشر آن فیض ازل کان او
شمه از سر دل حاصل خاقان نیست + کز سر آن شمه خاست جنبش ایمان او

[illegible]

باغ آملی در دام است و گلش از جاسک میدانش او فیض ازل مانگی از سر دل حاصل باو شاهی است که از جهان شمه یمان او پیدا شد یعنی ایمان که راه
 بیرون از راه نیست که درم نهان
 باغ آملی در دام است و گلش از جاسک میدانش او فیض ازل مانگی از سر دل حاصل باو شاهی است که از جهان شمه یمان او پیدا شد یعنی ایمان که راه
 بیرون از راه نیست که درم نهان

چون حال مندرج صلی شایسته بود که از همه جدا کردی بر این شایسته ۱۱۷ و از این جدا کردی

بدشمنی انگیس پر میا بند محبت ناقص است خود را اعظم اشیا خیال میکنند باری گذشت آنچه
گذشت اکنون بگلی فطرت جاه و اعتبار و دست و نصرت و دست آن حیدر الهی
از خدای مهربان مسألت مینماید و در لوازم دوستی از خود و شرمند نیست حضور و غیبت یکسان
چون گویم که دروغ گفته باشم چه بسا خوبیهایی آن یگانه محبت در غیبت گفته میشود که در حضور
ندگور نبود که بسا در عوالتی بخاطر راه یابد آئینه نمد که توجه باطنی و ظاهری حضرت خدای یگانا
بد رجه اعلی است نخی ازین گرم تر و نیازمند تر و در تر عراض فرستند که شجاعت
و دانش و هجوم عوام و التجاس مردم مردانه و فراهم آمدن اسباب بنوی مست کن
آدمی است بیت اصل تمیز است اندر آدمی تا فردنی را بداند از کمی + الله تعالی توفیق
محاسبه و شکستگی دل و رفوعات مقارن روزگار خسته آثار آن یگانه زمانه دارا و محمود خان
خدمتگار اخلاص گزین است این بار با و نظری دیگر شد تو قعات او اختیاری نبود و گرفتار
و کردار از و راضی ام و السلام و در ماه سنه سی و شش نوشته شد بجا سخنان فرد
گر غمی آید گلوی او بگیر + داد او بستان و میراد او باش + از مطالعه نسخه جامعه کونیة آمیه
مست پیرای خاطر خرده دان بود از نقوش نالما کم که صفحه جهان از ان گریز ندارد و الحق
از اسباب و الای ایزد شناسی و از امور دریافت اسرار عبودیت است وسعت سرای
دل و درین آن معشوق سرفراز و آن عاشق بر خور دار من که جز عاشقی من و معشوقی کونین
را سزاوار نیست تنگی چه معنی دارد که گنجلی هم پذیرش از چه دوست و درین من اگر از که حسد
اخوان دنیا میگوید آن خود در روز بازار مردمی شیوع داشت و بزرگان صوت بر میقتایی
آن پی برده بزم عیش خود را منقض ساخته اند تا به پیشوایان معنی چه رسد امر و ز خود که حال او
معلوم است حاشا که گردی بردن حوصله جهان پیمای خاطر محبوب بسزای من نشیند و اگر

بدرستی محاسبه و الای ایزد شناسی و از امور دریافت اسرار عبودیت است وسعت سرای
دل و درین آن معشوق سرفراز و آن عاشق بر خور دار من که جز عاشقی من و معشوقی کونین
را سزاوار نیست تنگی چه معنی دارد که گنجلی هم پذیرش از چه دوست و درین من اگر از که حسد
اخوان دنیا میگوید آن خود در روز بازار مردمی شیوع داشت و بزرگان صوت بر میقتایی
آن پی برده بزم عیش خود را منقض ساخته اند تا به پیشوایان معنی چه رسد امر و ز خود که حال او
معلوم است حاشا که گردی بردن حوصله جهان پیمای خاطر محبوب بسزای من نشیند و اگر
بدرستی محاسبه و الای ایزد شناسی و از امور دریافت اسرار عبودیت است وسعت سرای
دل و درین آن معشوق سرفراز و آن عاشق بر خور دار من که جز عاشقی من و معشوقی کونین
را سزاوار نیست تنگی چه معنی دارد که گنجلی هم پذیرش از چه دوست و درین من اگر از که حسد
اخوان دنیا میگوید آن خود در روز بازار مردمی شیوع داشت و بزرگان صوت بر میقتایی
آن پی برده بزم عیش خود را منقض ساخته اند تا به پیشوایان معنی چه رسد امر و ز خود که حال او
معلوم است حاشا که گردی بردن حوصله جهان پیمای خاطر محبوب بسزای من نشیند و اگر

مطالعه ای است بر سر است بر سر است بر سر است
بدرستی محاسبه و الای ایزد شناسی و از امور دریافت اسرار عبودیت است وسعت سرای
دل و درین آن معشوق سرفراز و آن عاشق بر خور دار من که جز عاشقی من و معشوقی کونین
را سزاوار نیست تنگی چه معنی دارد که گنجلی هم پذیرش از چه دوست و درین من اگر از که حسد
اخوان دنیا میگوید آن خود در روز بازار مردمی شیوع داشت و بزرگان صوت بر میقتایی
آن پی برده بزم عیش خود را منقض ساخته اند تا به پیشوایان معنی چه رسد امر و ز خود که حال او
معلوم است حاشا که گردی بردن حوصله جهان پیمای خاطر محبوب بسزای من نشیند و اگر

در این کتاب که در نظر افکار و عقاید است
 در این کتاب که در نظر افکار و عقاید است
 در این کتاب که در نظر افکار و عقاید است
 در این کتاب که در نظر افکار و عقاید است
 در این کتاب که در نظر افکار و عقاید است
 در این کتاب که در نظر افکار و عقاید است
 در این کتاب که در نظر افکار و عقاید است
 در این کتاب که در نظر افکار و عقاید است
 در این کتاب که در نظر افکار و عقاید است
 در این کتاب که در نظر افکار و عقاید است

که به پیشه سالار جهان رو باه بازی نمایم در و غلوی هرزه سرای نیستیم که بی تقریب چنین بهیوده
 گویا شوم و یوانه نیستیم که سخن بے قصد ادا شود از شمالی معالمت و جلال محبت که در نیت
 آن بخاطر فارغ بوش آرای حواله یافته است بر طرف شاید که تیره رایان عیب من و رین
 کس بقدر راستی و مردانگی فهمیده باشند مرا چه پیش آمده باشد که نگهبانی حرف سرای خود نگم و
 آری که گفته ام پاس آن ندارم و از خیر خواهی آن منع خویم باز آمده در مقام آزر و گے شوم
 حاشا ثم حاشا بیتی گر گویم زان بلغزد پاس تو + و رنگویم هیچ از ان ای و لے تو +
 ای برادر عزیز هرگاه خیر خواهی همگان پیش نهاد و محبت باشد شما که با صاحب فراوان اخلاص
 و اید و به نیکدانی و قدر دانی موصوف اید و با صد خوبی دیگر این حیران انجمن هستی را
 دوست میدارید اگر اندازة نیک سگالی را بمقیاس عقل و ورین خود گرفته کار و دوستان
 بجهت را بر طبیعت خوش آمد دوست بے فکر حواله نماید گنجایش دارد و لے قره العین
 وجود و ای مسرت الصدر اهل شهو سوگند که کار نادانان کوی نا اہلیت ست چه خورم که
 درین نشاء تعلق بحسب سر نوشت آسمانی بد و کس رابطه محبت پدید آمد دل از فروغ آن
 نورانی شد و زبان نگارین گشت اندوه جدائی فراخ حوصله بلند برداشت یار اول ابو الفتح
 آن قدر بود که مرا وقت فرصت نصیحت گفتن یار دوم که دیر بانا دینود لیکن چه کنم که
 و سیهاسے مرا خواهی نخواهی گفت گو دار و دست الحمد آزر و گے که از والا مکتوب رو
 داوه بود بی آنکه رنج معذرت کردند عقل و در اندیشش معالجه من کرد و مرا خرسند خست
 و از شمار راضی گردانید تفصیل آن چه کنم که دور و دراز است اسد تعالے شمارا خرسند دارا
 بخا سخنانان بیت اے خواجہ سلام لک در زحمت ماچونے + اے معدن
 زیبائی د اے کان و فاچونے + بے شائبه تکلف خاطر آزر و رے آزرده است

یعنی اگر خوش آمد تو گویم و اقبال
 اقبال از ستایش تو تو از ان دور
 و عیب منمائی و اگر خوش آمد تو گویم
 بلکریان دست نموده بر عیب
 و مطلع که ام تو ناخوش از ان منشی
 دین صورت تاسف من اجل
 ان شکره الی سنو کینسک
 ای العین پدید باری فلک
 و ادر از اسم تامل نمود که بایست
 فغان باشد و ایشان بود پیش
 خاد شوند اسد ای سگند کار
 اہل است و نشاء تعلق عبارت
 از دنیا و نوکری حکارین آری است
 و درین ۱۲ سطره قول آمده و جدائی
 آری ای بعد و در یار اول که ابو الفتح
 جویم اندوه و غم جدائی او آنقدر بود
 که مرا از غایت حیرت و سکوت کن
 زحمت نصیحت گفتن یار دوم
 فاختانان که بی زنده مانا و حال
 یعنی ازین ماضی حال که در زنده مانا

باقیما خسرده بود و خواجہ سلام که در
 و صحنی سوزم لیکن چه کنم که
 خواجہ سخنانان باز در در آگفته و اردو
 ازین و خبر اسد ای بی آنکه شاعر
 کنید خود فحیدر خرسندندم
 جدائی با جگو تپستی یک بکونک
 بوقت بیت از پنج اخرب شربت
 مفول مفاجلین جا پاد و در و نخلیک
 آمد و آن سوزن فی شوخا چرا
 نخل است ۱۲ دیش و غیب

ای اگر چه رسیدن این نوشته بود و ندید گیران هم از باران نظایر صحت ثواب خدمت
آرزو من ثواب نایابی اهل آورده و باب به تقصیر خود و اعتراف
نمده نوشته درستی روزگار آفت رسیده خود و او ایند که در این نامه
ای اگر چه راه و اعتبار خود از ان مطلق گریه و تاب غمی داشته ترک مطلق
صلحت دیده اید و جریا بادناه

خبرای و غیره بر او منع شد
مقتضای این فیض الهی
و دنیا که دوزخ است
هرگز نبیند و حال از او نماند
انسان از نادانی
صلی مقام استند حجت
افتاده کوشش بجا آید
بلا که دشمنان را کوه
و نیت فاطمی بخورد
تا نهاد و بکشد

ساده از جابجایی کلمات
تغییر است یعنی اول خطایک

از نو که ظهور و سر آمدن غیبت
غیبت از وی مرمان را که در زمان

رجوع اهل دنیا بدار و امان
ای کبار گنج آن

تبدیل نمود و اندک جایی که گویم آن
بسته اعمال حسنه بود

و بدستی میکنند زیرا که تغییر است
بنویسند تا اعمال حسنه در میان

و سیاهی و کاغذ در آرد برای هدایت عالمیان از نوکر و آقا و فقیر و غنی و دوسه کلمه می نویسد
 اول سمو خطائی که بر کشت زار نوکر و زیده آنکه سر رشته مسکینی و معامله فحشی پیش بینی و
 خاطر داری و غمخواری که در زمان کم تعلقی داشت در هنگام هجوم دنیا و رجوع انبای
 روزگار نمیدارد و یکبارگی ورق گردانیده چون گویم آن نامه اعمال حسنه را شسته شروع
 و بدستی کرده توقع دیگر بر کونین تواضع و نیازمندی از جهان چشم میدارد و تا کار از تبه را
 بجائی میرسد که جلالتین اخلاص گشته میگردد و با ولی نعمت و صاحب و تغیر روشن
 میکند چه در اطوار خدمت و چه در اوضاع اطاعت چه در ملا و چه در خلایا فرستاده
 بجائی میرسد که بدست خود در گرداب بلاکت محقق میشود و هرگاه نوکر که خمار احتیاج همیشه
 در سر دارد و بر شمع باوه خود کامی و شبنمی از آن بدست گشته چه عربه یا میناید اگر صاحب
 با چندین اسباب مستی سرشورش داشته باشد چه دور باشد و لهذا اگر صاحبان بر کشید
 خود را بهمان نظر خردی که در مبادی احوال دیده اند منظور داشته نگار داشت اعتبار خود
 نمیفرا باند آن تنگ حوصلها که در بند سود و زیان خود در معنی سوداگری حرف اخلاص
 بر زبان صوت بکار دارند از دید این حالت کور باطن گشته شود و خود را در زیان می انگارند
 و در اندیشه های تباها افتاده پا کمال حوادث میگردند و این کم خردان بدست توقع توضحات
 بجایانی از صاحب خود داشته در گو خسران فرو میمانند تا رخ سوم شهر فیکجه در سال هزار
 نگارش یافت بخا نخانان مبت بی ندانم چار فراق نیست عجب + که هیچ زیرک خود
 کرده را اندازد چاره + لیکن ایزد بی چون در چاره گریست اگر روزی چند بظاہر و وسعت
 حقیقه را در گذارش بمران میدارد و اما در معنی اسباب و وام موصلت سر انجام میدهد
 الله تعالی بزودی محنت و دوری سپری گردانند که نه تاب بیان شدید جدائی و آرو نه صبر

بست بایان آن تو را با بود
 همچنین افعال خبیثه توقع و بدستی
 شاده فرست و حاجت بیستی
 از جابجایی اسبید از جیل آنین
 ای آنقدر غرور و سرور که سید این
 که رفته رفته من استوار است او
 که با کمالی خود داشته گشته کرد
 و جهان نو را خداوند نعمت خود کرد
 و کار خاست نیاید یا نه دایره
 ظاهر باطن میکنند آن سب
 نور انداز صاحبان الخاری سب
 این کی و نا فرماید از خداوند
 آن آید و او گمان خود را بظن
 و غری او چون دیده خیال اعتبار
 و عیب که خود داده اندی فرمایند
 آن تنگ و صلاک که در فکر سود
 دنیا بخت در تنی سوداگری آن
 و خلاص بر زبان ظاهر می گردانند
 و از دیدن کم بودی آقا است خود
 جلال گشته سود خود را در فراق
 و شادمانی زبان آنهاست
 و شادمانی آن سبب آن نامه
 و تنی نگارش یافت

کافایان به استواید
 و غیبت و غیبت
 بایان از نو که ظهور
 چاره سبب غفلان
 از سبب
 ای که این چاره کار
 و این چاره کار
 و این چاره کار

سلف تو نیکوئی فروش
ایمان خودشان خستیم که هیچ
دیاره بآوردن مطلب
برگاه می نمود ام ترا بجا
آید ۱۲ اقد سلف ای و جالت
دست و شکست از خود نبرد
پوش جانانده ۱۳ سلف ای
ختم حق نیکنه که سواست
داد و دهی قبول نکوده ام ۱۴
سلف ای راست نیکو بگاه
سالمه دانی و غیره خصلت شما
و میدانند که آن اظهار رونق

اکنون بحسب مدعا فرمان عالیشان شرف نفاذ یافت نیکوئی فروش نیستیم که دران باب
شرح و هم اکنون هر چند زود و تر مرز را را بجلالمت آورند سودمند تر و بهتر خواهد بود زیاده چه
نویسد که وقت تنگ و قاصد متعجل و خاطر دشواریش اسد تعالی در باره کار مروانی هوش
افزای نصیب گردانیده در محاسبه روزنامه احوال خود سرگرم تر گرداناد الله بس
ما بقی هوس و دوازدهم آفرماه آلی سندی و هفتم این و کلمه برسم استعجال نگارش یافت
بخا سخنان شعری آنکه بجز تو کسی گزیده نیم + که در فراق تو یک لحظه آرمیده نیم +
من خود مدیت که درین تنگایویم که حرف دوستی و قصه اشتیاق و حدیث محنت
دوری بر زبان زد و آن را بر زبان معامله و اگذار و اما چه توان کرد مصراع
می ترا و حکیم آنچه در آید من است + و الحق از اینجا که دور بینی و معامله دانی و بغور رسیدن
شیمه ایشان است و میدانند که آن متاع چرب زبان خراب باطن شوریده خاطر نیست
ازین تراوش بے اختیار که آزر دگی به خاطر راه نیمه بد اما حقیقت کار آنست که
صغیر قلم و ضمیر کاغذ و هرزه و رائی زبان عنصری را در بارگاه محبت گذار نیست و هر چند
این جنس بدیع بوساطت سمت ظهور یا بدجلاب خفا و نقاب استنار بیشتر پوشد و سوداگر
قلاب اندوده فروش که ملتزم این پیرایه میشود از حرافت یا ابله طراز نیست که عیب آنرا
نادیده است و اینماید هر چند میخوانیم که بد و کلمه اختصار رود و اما شره سخن گفتن بآن دانش پسند
و درین خویش بیاب داشته بدر از نفسی موصوف دارد و اولیامن فنون النفس الاماره آیدیم
بر سر گزارش بعضی معاملات اول آنچه از احکام مقدس بود فرمان درست کرده فرستاده
و حکیم عین الملک نیز درین نزدیکی روانه آن حد و دست و آنچه در باب مناشیر
مقدسه که بایران و توران شرف نفاذ یابد رقمزده کلک تحتبیق شده بود

و این باشد سماع و در زبان خفت
طاعت است لهذا ازین تراوش
بیان مثنوی که بی اختیار است
از درگی خاطر من راه می بایستی
ظاهر و در صفت خلالت نیست بیا
بر این محمول نیست لیکن بنیاب است
سند که این اظهار ازین بجا
نیت آزر گوید که در ۱۲ اذن
و غیره و حقیقت آنست
در ظاهر و در حقیقت و غلبه
بلکه هر قدر زیاده را اظهار رونق
بوساطت خطوط ظاهر میشود همان
آن در دست نویسنده و غلبه
یعنی از اظهار محبت و غلبه
که اصلا محبت در دل نیست ۱۲
ن شسته سوداگر غلاب قلب
کار مراد از آن کی که نظر بر رونق
دستی دارد و اندوده و زدنش
فرستاده جزین که از آن دست
دور که اظهار دوستی کند و در حقیقت
نیت بایران پیرایه است لازم
گرفته سوداگری چنین نذر

مضمونی که برای فرامین شاهی بطرف ایران و توران نوشته بود نمیدانم تفاوت و همان بود که من بخوبی کرده ام اگر چه در عبارت و لفظ آنکه تفاوت داشت اما مدون شده
و کمال اظهار کننده و حق
همین از آنست که ای نون
تو بایده از سبب
مردی شتری بجهت
کی بپسندد و زنی
نشان امر محبوب
نشان که اندوده بایست
نشان از آنکه اندوختن
نشان از آنکه اندوختن
نشان از آنکه اندوختن
نشان از آنکه اندوختن

الله تعالى قرن و ناصر باد هر چند آرزوی آن کرد که حرف دوستی سپرس کرد و صفت نیست
 ای عزیز آدمی ز اولاد و ائمه و هرزه گویی سخن سازان بیکار و کجی ساد و لوحان کجیت و دید کای
 عامه خلایق و شنود داستانهای فرومایگان تنگ چشم پیشین که از نامیزی یا نیک باختری به نیکان
 اشتباه پیدا کرده اند به تخیلات بدیع فرو میشود و درین وقت بزرگ نگاهی طومار حال پیشین و
 حال را دریافته اگر نیردی گردیدن یا بند خود چه بهتر و اگر نه در گریه توقف نمودن پیرایه دولت
 شمرند من خود از نیرنگی اخوان زمان نه آن مایه ملال دارم که قلم یاوری تواند کرد و در گردانی
 در مانده بار تعلق بر دوش دارم نمیدانم زمانه چه بود عجیبها و پیش دارد اگر چه میدانم و تکلف
 حرف سرایم که مخاطب را در اندیشه تباه می بینم ای برادر بهر حال اگر زمانه گذار و خود در منزل نشانی
 مقصود دیده ام شاید که توفیق نکویش نفس یافته قدم بر شاه راه فرض وقت داشته آید و اگر نه شاید
 که داستانهای اچا بمقتضای دولت منشی ذاتی چاره گری فرماید و بهر روش که باشد زبان را از
 لغو و دل را از بغض نگاهبانی کند شاید که این بادیه بولناک دینی بعافیت سپری گردد و از حما
 و نبوی مضامین فرامین که بر سائک انیکس نوشته میشود و بسند نموده خموشی میکند همه مردم را یکسان
 خیال کردن برای چه و تامل خصمانه با خود نکردن چه العاقبه بالخیر بخا سخا ان نامه دوستی حرف
 بیگانگی معنی نشاط افزای این تماشای شکر فکاری روزگار شد و طبیعت خام سرتی منقر که نظر
 بر دیرین حقوق و رسائی و مردانگی و پایه شناسی ایشان آرزوهای و سر داشت لختی غمزه گشت خطها
 مردم که نوشته اند که بطلب فقه ایم حاضرست و آنچه در باب تغییر جا گیر مردم پیشو از فقه رسم
 پذیرفته موجود و توقف بجا نمودن در راه خاصه در برهان پور سر باری و هرگاه با وجود مثل
 شما که دخت بار و رخ و دیدار نیست چنینها شود از که بر خجد و کرا انفس من کند اگر عالمیان
 با من در بدی شوند غبار بر بر دل نمی نشیند چه من غمی زمانه و زمانیان نیکو شناسم

ای عزیز آدمی ز اولاد و ائمه و هرزه گویی سخن سازان بیکار و کجی ساد و لوحان کجیت و دید کای
 عامه خلایق و شنود داستانهای فرومایگان تنگ چشم پیشین که از نامیزی یا نیک باختری به نیکان
 اشتباه پیدا کرده اند به تخیلات بدیع فرو میشود و درین وقت بزرگ نگاهی طومار حال پیشین و
 حال را دریافته اگر نیردی گردیدن یا بند خود چه بهتر و اگر نه در گریه توقف نمودن پیرایه دولت
 شمرند من خود از نیرنگی اخوان زمان نه آن مایه ملال دارم که قلم یاوری تواند کرد و در گردانی
 در مانده بار تعلق بر دوش دارم نمیدانم زمانه چه بود عجیبها و پیش دارد اگر چه میدانم و تکلف
 حرف سرایم که مخاطب را در اندیشه تباه می بینم ای برادر بهر حال اگر زمانه گذار و خود در منزل نشانی
 مقصود دیده ام شاید که توفیق نکویش نفس یافته قدم بر شاه راه فرض وقت داشته آید و اگر نه شاید
 که داستانهای اچا بمقتضای دولت منشی ذاتی چاره گری فرماید و بهر روش که باشد زبان را از
 لغو و دل را از بغض نگاهبانی کند شاید که این بادیه بولناک دینی بعافیت سپری گردد و از حما
 و نبوی مضامین فرامین که بر سائک انیکس نوشته میشود و بسند نموده خموشی میکند همه مردم را یکسان
 خیال کردن برای چه و تامل خصمانه با خود نکردن چه العاقبه بالخیر بخا سخا ان نامه دوستی حرف
 بیگانگی معنی نشاط افزای این تماشای شکر فکاری روزگار شد و طبیعت خام سرتی منقر که نظر
 بر دیرین حقوق و رسائی و مردانگی و پایه شناسی ایشان آرزوهای و سر داشت لختی غمزه گشت خطها
 مردم که نوشته اند که بطلب فقه ایم حاضرست و آنچه در باب تغییر جا گیر مردم پیشو از فقه رسم
 پذیرفته موجود و توقف بجا نمودن در راه خاصه در برهان پور سر باری و هرگاه با وجود مثل
 شما که دخت بار و رخ و دیدار نیست چنینها شود از که بر خجد و کرا انفس من کند اگر عالمیان
 با من در بدی شوند غبار بر بر دل نمی نشیند چه من غمی زمانه و زمانیان نیکو شناسم

ای عزیز آدمی ز اولاد و ائمه و هرزه گویی سخن سازان بیکار و کجی ساد و لوحان کجیت و دید کای
 عامه خلایق و شنود داستانهای فرومایگان تنگ چشم پیشین که از نامیزی یا نیک باختری به نیکان
 اشتباه پیدا کرده اند به تخیلات بدیع فرو میشود و درین وقت بزرگ نگاهی طومار حال پیشین و
 حال را دریافته اگر نیردی گردیدن یا بند خود چه بهتر و اگر نه در گریه توقف نمودن پیرایه دولت
 شمرند من خود از نیرنگی اخوان زمان نه آن مایه ملال دارم که قلم یاوری تواند کرد و در گردانی
 در مانده بار تعلق بر دوش دارم نمیدانم زمانه چه بود عجیبها و پیش دارد اگر چه میدانم و تکلف
 حرف سرایم که مخاطب را در اندیشه تباه می بینم ای برادر بهر حال اگر زمانه گذار و خود در منزل نشانی
 مقصود دیده ام شاید که توفیق نکویش نفس یافته قدم بر شاه راه فرض وقت داشته آید و اگر نه شاید
 که داستانهای اچا بمقتضای دولت منشی ذاتی چاره گری فرماید و بهر روش که باشد زبان را از
 لغو و دل را از بغض نگاهبانی کند شاید که این بادیه بولناک دینی بعافیت سپری گردد و از حما
 و نبوی مضامین فرامین که بر سائک انیکس نوشته میشود و بسند نموده خموشی میکند همه مردم را یکسان
 خیال کردن برای چه و تامل خصمانه با خود نکردن چه العاقبه بالخیر بخا سخا ان نامه دوستی حرف
 بیگانگی معنی نشاط افزای این تماشای شکر فکاری روزگار شد و طبیعت خام سرتی منقر که نظر
 بر دیرین حقوق و رسائی و مردانگی و پایه شناسی ایشان آرزوهای و سر داشت لختی غمزه گشت خطها
 مردم که نوشته اند که بطلب فقه ایم حاضرست و آنچه در باب تغییر جا گیر مردم پیشو از فقه رسم
 پذیرفته موجود و توقف بجا نمودن در راه خاصه در برهان پور سر باری و هرگاه با وجود مثل
 شما که دخت بار و رخ و دیدار نیست چنینها شود از که بر خجد و کرا انفس من کند اگر عالمیان
 با من در بدی شوند غبار بر بر دل نمی نشیند چه من غمی زمانه و زمانیان نیکو شناسم

ای عزیز آدمی ز اولاد و ائمه و هرزه گویی سخن سازان بیکار و کجی ساد و لوحان کجیت و دید کای
 عامه خلایق و شنود داستانهای فرومایگان تنگ چشم پیشین که از نامیزی یا نیک باختری به نیکان
 اشتباه پیدا کرده اند به تخیلات بدیع فرو میشود و درین وقت بزرگ نگاهی طومار حال پیشین و
 حال را دریافته اگر نیردی گردیدن یا بند خود چه بهتر و اگر نه در گریه توقف نمودن پیرایه دولت
 شمرند من خود از نیرنگی اخوان زمان نه آن مایه ملال دارم که قلم یاوری تواند کرد و در گردانی
 در مانده بار تعلق بر دوش دارم نمیدانم زمانه چه بود عجیبها و پیش دارد اگر چه میدانم و تکلف
 حرف سرایم که مخاطب را در اندیشه تباه می بینم ای برادر بهر حال اگر زمانه گذار و خود در منزل نشانی
 مقصود دیده ام شاید که توفیق نکویش نفس یافته قدم بر شاه راه فرض وقت داشته آید و اگر نه شاید
 که داستانهای اچا بمقتضای دولت منشی ذاتی چاره گری فرماید و بهر روش که باشد زبان را از
 لغو و دل را از بغض نگاهبانی کند شاید که این بادیه بولناک دینی بعافیت سپری گردد و از حما
 و نبوی مضامین فرامین که بر سائک انیکس نوشته میشود و بسند نموده خموشی میکند همه مردم را یکسان
 خیال کردن برای چه و تامل خصمانه با خود نکردن چه العاقبه بالخیر بخا سخا ان نامه دوستی حرف
 بیگانگی معنی نشاط افزای این تماشای شکر فکاری روزگار شد و طبیعت خام سرتی منقر که نظر
 بر دیرین حقوق و رسائی و مردانگی و پایه شناسی ایشان آرزوهای و سر داشت لختی غمزه گشت خطها
 مردم که نوشته اند که بطلب فقه ایم حاضرست و آنچه در باب تغییر جا گیر مردم پیشو از فقه رسم
 پذیرفته موجود و توقف بجا نمودن در راه خاصه در برهان پور سر باری و هرگاه با وجود مثل
 شما که دخت بار و رخ و دیدار نیست چنینها شود از که بر خجد و کرا انفس من کند اگر عالمیان
 با من در بدی شوند غبار بر بر دل نمی نشیند چه من غمی زمانه و زمانیان نیکو شناسم

باسیر مفید شوند و اگر بخت احمد نگرست که در پیش بوده بهتر بود و آنکه در باب خالصه سرکار
شاهزاده فیروزی مال و دیگر مردم بیجا گیر قلمی شده است راست همه دلخواه سرانجام مییابد
و برای همین کار خزانة موجود زود تر آیند و این کار در روزی از پیش برند و اگر من باشم خود
بوقت من والاخواجه ابو الحسن که مردانگی و دیانت و کاروانی و خیر اندیشی سراوار دیوانی
کلست و از دوستی شمار بنجا بر کشیده میتوان بشایستگی سامان نمود و آنکه تا رسیدن ایات ظفر آیات
امر عالی و پروانه مسلم داشت فرستاده اند من ممنون شدم و کار شما بهتر شد و آنچه در باب باز کشیدن
فقره چند قلمی نموده اند یاد از فطرت قدیم داده طبیعت فریبی یافت ما خود از دوستی گذشته ایم
و نزدیک ناامیدی بسر میشود و تنگی تنگاپوی در سوداگری میرود باری درین آشوبگاه گیتی از
نیکو باز آرگانان باشم غنیمت است و آنکه در باب استحکام مواد محبت و آذین سخنان مرقوم
شده بود هرگاه جویانی این در سر باشد و آن شود چه بهتر خصوصاً با مثل منی یک گنجی کجوا هشی
قدر دانی و یرنج زود آشنای صاف درون خاصه که خر خسته از میان بر افتاد و مراد برگاه
طلبه اشتند چنانچه پیش ازین عرض داشت فرستاده ام و سرگرائی که از شما داشتیم بشما نوشته
بودم اکنون اگر آمدن شاهزاده والا اقبال و یر ترک باشد خود زود تشریف آورند تا لشکر
و خندان سپرده بعضی سخنان گفتنی و ناگفتنی در میان نهند و حال مردم دو دله اند و دکان
خیال میکنند لعنت بر دکاندار درین مدت که اینجا بوده ام نمیدگی را بگویم و خفت شوم و نصیبت
تغیر و تبدل دلخواه میشود و مردم پراکنده نخواهند شد و بامید سرگرم خواهند نمود و غریب
آنکه چنان شنوده میشود که شاید ایشان بدرگاه والا نوشته باشند که ما همه بسیار ضائع شد و
مردم بسیار پراکنده شدند چون مطابق واقع نبود و تها نهام بحال خود دروغ پنداشت فتن مردم
خود از همین تغیر شوم در میان آمده بود و آنکه در طلب خواجه یا کارکن ایشان امر عالی صادر شده بود

بوقت و راسته این جا نیز آمده است
بدرگاه موجود است ۱۲ ش ۱۵۵
تا آمدن شاهزاده کن با ششم از کاهی
من کار سر کشید والاخواجه ابو الحسن
که چنین است شایستگی سامان آنجا بنویسد
من ش ۱۵۵ ای آنکه تا رسیدن باب شاه
در بنجامر عالی و پروانه مسلم داشت
عده با یک مفوضه و پروانه مسلم داشت
خدمات مقبره از نزد مردمان فرستاده اند
من ممنون شدم زیرا که همه عده داران
بفضل مشور بود و حالاً نوعی خاطر جمع
آنجا ظهور رسید ۱۲ ش ۱۵۵ ای آنکه
بطور عادت قدیم خود در باب نوشتن
فقره چند متضمن فضل و مودت و ستایش
نوشته اند از آنجا که این غنی یاد از خلقت قدیم
شمار داده طبیعت من خوشی یافت ای بار
حالا خود از دوستی کاشتم و بخت من نصیبت
از یک نالید بسیار میشود علی کلاه
و قدس نفوذ میرود و بسیار است
از این آتش و فتنه گاه گیتی اینها
بازرگان باشم غنیمت است ۱۲ ش
فقره و آنکه در باب استحکام مواد محبت
که در میان شما و خاندان

نکته ای در حق این است که در این وقت بطریق اولی صفائی مناسب است ۱۲ ش ۱۵۵ ای چند ششم آن شنوده ۱۲ ش ۱۵۵ یک طرف دیگر
خر خسته ای خصوصاً با فضل که عتاب شاهی که برین بود از میان بر افتاد درین وقت بطریق اولی صفائی مناسب است ۱۲ ش ۱۵۵ ای چند ششم آن شنوده ۱۲ ش ۱۵۵ یک طرف دیگر

[illegible]

در نظر این معامله شناس نباشد و بی شائبه تکلف از گزیده ترین گروه اول باشند پس خیر اندیشی
شمارانه برای خود و نه برای شما میکند بلکه برای اعتلای اعلام دولت ابد قرین صاحب
میکند و این شیوه را از کوة عنایت صاحب خود میدان پس صد آنکه هرگاه خدمتی رجوع شود که
در نشر تعلق ناگزیر است بی شائبه معذرتی بی تکلفانه نگارش و تا آنرا از متهومات خدمت پادشاه
دانسته بغیر ضایعانه مهملین در انجراح آن اهتمام نماید و من که همان طور و روی بیمار خفی در احوال
و آزاده مردی کار دانی میجو اہم تمام در محضر عنایت خود گرفته بیمار بیای باطنی مرا چاره گراید همچنان
داروی چند ہم دارم که هر که او را برین بغیر ضایع اند و خواہش آن نماید و عمل کند امید که شفا یابد و
بجائیت آئی نہ در شیمہ اول مضطرب و نہ در حالت ثانی خود ستائی و خوشی آرائی پس ای عزیز
من بی توضیحات رسمی که خاک بر سر آن باد به بعضی از مقدمات لازم البیان سے پرواز و پیشتر
از آنکہ فہمیدہ خاطر خود را بنویسد از نوشتن سرگذشت واقعی گزیرند از چون قرۃ العین سعادت
شمس الدین محمد این نامہ شکوہ را بعرض اقدس رسانید از آنجا کہ حضرت در مقام و فور عنایت
و عطوفت بودند یکبارگی در تعجب شدند اگر چه ہمیشہ پیشتر ازین خلوات اخلاص قدیمی شمار اندک و
میساختند و ہر گاہ کوتاہ اندیشی حرفی نالائق نسبت میکرد و آنقدر اظہار مہربانی میفرمودند کہ آن کوتاہ
حوصلہ خجلت زده میشد و پیوستہ در ایام دماغ خشکی شامہ نایت توجہ در خلا و ملا نظر موی مد علی الخصوص
درین لاکہ بید قرۃ اخلاص دست خود و مہمیت توجہ شامہ نایت ہی منظور رحمت الہی گشتہ مصد
خدمات لائقہ شدہ اند چه فتح جام و چه فتح جوناگرہ و چه گرفتار ساختن تنو و غیر آن چه گویم کہ چگونه
حضرت مشتاق شامہ گشتہ اند روز شب بی یاد شما نمیکند و دو ہوار طلبکار آنکہ کی باشد کہ در حضور
موفور السور شمار مشمول مراحم خسروانہ گردانند آنچه شہادۃ مقدسہ فرزند آن غنی نوشتہ بود
ظاہر بود کہ شوق آسان بوسی آنقدر دارید کہ درین نور و ز عالم افروز خود را خواہید رسانید

[illegible]

۱۱۲ دین شاهانه با فضل و شایسته خدمت مذکور حضرت بیخود می باشد از مکر در قیصر دیروز لاجوردی ای علی انقبوس ۱۶ سنه

7/21/95

کتابخانه وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

سبب الوفاة

200

پندرہ

[illegible]

9

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس

26

نظامنامه

مذہب و مکتبہ

ان بنیاد

اگر این مهم ساخته شود و زدی گرفتار آمده باشد و اگر عیاذا بالله طرز دیگر بر روی کار آید خود
چه کرده باشند و تنگ این چه قدر باشد و هرگاه بندگان بی بودن حضرت این کار را با تمام
توانند رسانند و او آواره گشته بجا و را را نه رفته باشد و گیر چه لائق که برای این کار حضرت
متوجه باید شد زیرا مثال این امور کنگش بکوتی حوصلها نباید کرد و اگر کرد بران عمل نباید
پیوسته مشوره بعقل و در اندیش و فطرت عالی خود کرد و آنچه شمارا فهمیده ام اگر شما خود را
میخوانید مصدرا کارهای عالی میشد بخدا میداند که شمارا نسبتی با اهل عالم نیست اکنون که حکم
شده است که قاسم خان و آصف خان بروشی که شما فرمایند آنرا فرموده باد شاهی دانسته
این خدمت را با تمام رسانند امید که مهم بخوبی طریقی بر فراز ظهور آید از بزرگان فردوسی سپیدی
یقین که بحسن سلوک و لطف و تواضع شما آن مردم حلقه عبودیت بگوش بوش خود کشند
عزیز من و ستار من محبوب من بزرگان پیشین سرمایه بزرگی را و چیز ساخته اندکی بخشش که این
مردم بدان محتاج اند و بختایش تقصیرات ایشان همیشه این و خصالت لازم ذات خجسته
صفات ایشان را با دوری از فرامین نگارش یافته که خواجہ شمس الدین خانی را اگر کوک
خواهند چنین باشد آن زمان وقت و فاکر و که بنویسم بخاطر میرسد که مثل خواجہ راستی و درستی
و کار دانی بی غل و غش در درگاه باشد بهتر است که مردم ناراست بسیار و کار بادشاهی بشمار
اگر کوک در کار باشد مردم بسیار اند بهین طور هم عرض داشت نمودن مناسب میداند من اعظ
زمان نیشم و ناصح روزگار نه را بطله دوستی برین میدارد که هرزه کاری نماید آنچه تا حال نگاه
ضروریات یا مستحبات نشاء صورت بوده اگر همین اکتفا کنم کمون خاطر را نگفته باشم و بادوست
خود و نفاق و رزیده باشم اکنون اندک از بسیار بنویسم ای بوشمند سعادت مند اوقات
گرامی را که چون باد میگردد و بدل ندارد و همه صرف به سرانجام این نشاء فانی نباید کرد حصه
در تیر ۱۲

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

فقیہیات
انجمن مدرسہ
چشم نقض ملاحظه
مخلاف بدس جمله
کمال متذیب
باید در این فصل
درستی حق
مقتضای این طبع
و بکن از اوقات
بقیة فواید بسیار
آن مثل خواب و غفلت
بدرست است

۱۶۳
 در خان ناصری
 که انسان را بکشتن از خود
 سبب از نفس نطفه که در دل یکبار
 در جنات است و هم نفس
 باطل نفس بآن دارد و هم نفس
 توانی که از آن نفس بکشد و از آن
 دان و هم نفس بکشد و از آن
 منفعت کند و هم نفس بکشد و از آن
 ناپدیدند و هم نفس بکشد و از آن
 وقت شوق را برای آن آفریده
 از آن مختل منافع مثل خود را
 دیگر و نماید و وقت غضب و وقت شهوت
 مثل از آن آتش و دیگر بکشد و از آن

متن بخشید و بخشی بجان داد و آنچه نفس ناطقه را بکار آید اشتغال نمود و آن در اخلاق ناصری
 و جلالتی اندکی از بسیار مذکور است و خلاصه اش آنکه جهان آفرین قوت شهوت و غضب برای
 نگاهداشت این خانه عنصری آفرید تا بیکای جلب منافع نماید و دیگری دفع مضار اکنون آدمی
 از بد مصاحبی و نافرمانی اینها را مطلب ساخته فرو میرود و حد وسط نگاه میدارد و اشعار خواند
 و گفتن از بیاریهای نفس است قدری کار باید کرد و تهذیب اخلاق نمود آدمی در عیب ناپاکیست
 سره میانمی هم باید رساند و عیب دیگران را که در آن میان ترست مرآت عیب و ساخت تا بدین
 وسیله شناسای عیوب خود گردد و دیگر مردمی که خوشامد میگفته باشند جوایمی نموده پیدا کرد و در نوکران
 خود هر کس که ازین بهره داشته باشد عزیز داشت و مقرر ساخت که در تنهایی حرف راست بگوید
 که نفس معترضا از شنیدن حق آزرده میشود و امروز که روز بازار خوشامد است بس و ش باید بود از
 آشنایان چرب زبان خوشامد گو آگاه دیگر نه امروز بلکه سالها و عمر باست که خانه جاسوسان و پیران
 و راستی و درستی از آنها گریزان است و کارهای احمق چند جاسوس که از هم خبر نداشته باشند مقرر ساخت
 و تقاریر آنها علحده علحده باید نوشت تا حق بظهور آید و دیگر هم تر درین نشان را رباب تعلق را از رسیدن
 بداد مظلومان نیست زینهار که این را از همه فرض دانسته وقتی باین قرارند مهند اگر نیم شب روشن
 شود که غوری سی باید کرد فرض عقلی که قصاندارد فوت نشود و دیگر پیوسته از در دلهای شکسته که در ترین
 متاع آبنمائی است در یوزه نموده بگوشه نشینان قناعت گزینان استمداد نمود و بچند و بان
 جمال فته ملازمست کرد و بچند و بان جلال در ملاقات ملاحظه باید نمود و زیاده چه نویسد الله بس
 مابقی هوس و واز دهم آفراده آلهی سال سی و هفت بیت و ششم شهر صفر سه هزار و یک و رتبا
 قلمی شد و السلام برین خان کو کلتاش مفاوضه شریف بجهت افزای خاطر مشتاق
 و مسرت پیرای دل دوستدار شد نمیداند که شرح خوبی عبارات لکشا نماید یا فیصل

در آن هر دو بقای جم است و آن
 بی آدمی اکنون بعلت هجرت بدو نماند
 شهوت و غضب را اصل مطلب بنموده
 در آن فرد بهره و خود را مطبوع و در هر دو
 مذکور را با افعال و بیانه زدی را نگاه
 بنده دارد و از آن و غیره و در این
 بقیه است علحده مان بقیه با بعضی
 هم بنویسد و در ۱۲۵۵ هجری قمری بجهت
 دمی نموده تهذیب اخلاق و در
 عادات و افعال باید کرد و در ۱۲۵۵ هجری قمری
 در آن مختل منافع مثل خود را
 دیگر و نماید و وقت غضب و وقت شهوت
 مثل از آن آتش و دیگر بکشد و از آن
 در آن هر دو بقای جم است و آن
 بی آدمی اکنون بعلت هجرت بدو نماند
 شهوت و غضب را اصل مطلب بنموده
 در آن فرد بهره و خود را مطبوع و در هر دو
 مذکور را با افعال و بیانه زدی را نگاه
 بنده دارد و از آن و غیره و در این
 بقیه است علحده مان بقیه با بعضی
 هم بنویسد و در ۱۲۵۵ هجری قمری بجهت
 دمی نموده تهذیب اخلاق و در
 عادات و افعال باید کرد و در ۱۲۵۵ هجری قمری

در آن مختل منافع مثل خود را
 دیگر و نماید و وقت غضب و وقت شهوت
 مثل از آن آتش و دیگر بکشد و از آن
 در آن هر دو بقای جم است و آن
 بی آدمی اکنون بعلت هجرت بدو نماند
 شهوت و غضب را اصل مطلب بنموده
 در آن فرد بهره و خود را مطبوع و در هر دو
 مذکور را با افعال و بیانه زدی را نگاه
 بنده دارد و از آن و غیره و در این
 بقیه است علحده مان بقیه با بعضی
 هم بنویسد و در ۱۲۵۵ هجری قمری بجهت
 دمی نموده تهذیب اخلاق و در
 عادات و افعال باید کرد و در ۱۲۵۵ هجری قمری

روح بخش کند الحق اگر محاسبه نموده سرشته انصاف بدست باشد این عطف و نام
 شکر را که بقانون و بر میان و زکارا اگر سر پای شلی خاطر آرزو مند گویند سر است
 و اگر مفرح دلهای اندوهگین خوانند و دست آزار افسون جرات افزای دل مخرج
 جدائی و تعویذ محبت آرای خاطر مستند بجز ساخته نام کنند لیکن من که گهر از حرف
 جدا میکنم و نیک از بد میثاقم این در در ابد و زمان برابر داشته بصیران اگر خریداری
 کنم چه کنم لیکن از بند می مخاطب و بستی مستمع که هر کی باعث ترک و اتیان کی ازین
 معامله است خاطر از میان هر دو داشته میگوید که این نامه نامی که محبت دوستی فراوان
 بتایخ یازدهم صفر موافق هفدهم آذر ماه سنه سی و پنج رسید سخن آنست که در فرمان
 عنایت که صبح روز روانه شده است مذکورست فی الواقع اگر همی مانده باشد تا کی
 ازین وساعت توقف فرمودن بقصد اگر کس ماندن و کس فرستادن شما آن مهم نیست
 مناسب آنست که آزار سر بر آه کرده خود را به بیچاره ساعی که در فرمان مذکورست بشرف
 ملازمت مشرف خواهند شد بهر حال خاطر اقدس حضور شما را بسیار بخواند و دیگر از رسمیت
 و عرفیات چه نویسد و چه خبر است که معلوم نباشد فرمان محبت روز روانه شد و آنچه
 بعد ازین فرمود نیز رفته بهر حال کار تمام کرده باید آمد و زود آمد مصحح و در بقاصد و
 نامه دلم نیارزد و والسلام برین خان کو کلتاش سوم آبان ماه آگهی سال سی و
 پنج بستم و ششم ذی الحجه نهصد و دویشت که روز جشن و زین یون بود و قصد است
 معتقد خاص مفرح کامرانی تعویذ شادمانی فهرست ابواب محبت نسخه نهانخانه صدقت
 یعنی مفاوضه گرامی و ملاحظه نامی رسانید بستم یاما و آن دست کو دوستان را
 غدا که دل و راحت جان فرستد + میخواستم که شطرنجی از اوقات متبر که

این خط را که بقانون و بر میان و زکارا اگر سر پای شلی خاطر آرزو مند گویند سر است
 و اگر مفرح دلهای اندوهگین خوانند و دست آزار افسون جرات افزای دل مخرج
 جدائی و تعویذ محبت آرای خاطر مستند بجز ساخته نام کنند لیکن من که گهر از حرف
 جدا میکنم و نیک از بد میثاقم این در در ابد و زمان برابر داشته بصیران اگر خریداری
 کنم چه کنم لیکن از بند می مخاطب و بستی مستمع که هر کی باعث ترک و اتیان کی ازین
 معامله است خاطر از میان هر دو داشته میگوید که این نامه نامی که محبت دوستی فراوان
 بتایخ یازدهم صفر موافق هفدهم آذر ماه سنه سی و پنج رسید سخن آنست که در فرمان
 عنایت که صبح روز روانه شده است مذکورست فی الواقع اگر همی مانده باشد تا کی
 ازین وساعت توقف فرمودن بقصد اگر کس ماندن و کس فرستادن شما آن مهم نیست
 مناسب آنست که آزار سر بر آه کرده خود را به بیچاره ساعی که در فرمان مذکورست بشرف
 ملازمت مشرف خواهند شد بهر حال خاطر اقدس حضور شما را بسیار بخواند و دیگر از رسمیت
 و عرفیات چه نویسد و چه خبر است که معلوم نباشد فرمان محبت روز روانه شد و آنچه
 بعد ازین فرمود نیز رفته بهر حال کار تمام کرده باید آمد و زود آمد مصحح و در بقاصد و
 نامه دلم نیارزد و والسلام برین خان کو کلتاش سوم آبان ماه آگهی سال سی و
 پنج بستم و ششم ذی الحجه نهصد و دویشت که روز جشن و زین یون بود و قصد است
 معتقد خاص مفرح کامرانی تعویذ شادمانی فهرست ابواب محبت نسخه نهانخانه صدقت
 یعنی مفاوضه گرامی و ملاحظه نامی رسانید بستم یاما و آن دست کو دوستان را
 غدا که دل و راحت جان فرستد + میخواستم که شطرنجی از اوقات متبر که

روح بخش کند الحق اگر محاسبه نموده سرشته انصاف بدست باشد این عطف و نام
 شکر را که بقانون و بر میان و زکارا اگر سر پای شلی خاطر آرزو مند گویند سر است
 و اگر مفرح دلهای اندوهگین خوانند و دست آزار افسون جرات افزای دل مخرج
 جدائی و تعویذ محبت آرای خاطر مستند بجز ساخته نام کنند لیکن من که گهر از حرف
 جدا میکنم و نیک از بد میثاقم این در در ابد و زمان برابر داشته بصیران اگر خریداری
 کنم چه کنم لیکن از بند می مخاطب و بستی مستمع که هر کی باعث ترک و اتیان کی ازین
 معامله است خاطر از میان هر دو داشته میگوید که این نامه نامی که محبت دوستی فراوان
 بتایخ یازدهم صفر موافق هفدهم آذر ماه سنه سی و پنج رسید سخن آنست که در فرمان
 عنایت که صبح روز روانه شده است مذکورست فی الواقع اگر همی مانده باشد تا کی
 ازین وساعت توقف فرمودن بقصد اگر کس ماندن و کس فرستادن شما آن مهم نیست
 مناسب آنست که آزار سر بر آه کرده خود را به بیچاره ساعی که در فرمان مذکورست بشرف
 ملازمت مشرف خواهند شد بهر حال خاطر اقدس حضور شما را بسیار بخواند و دیگر از رسمیت
 و عرفیات چه نویسد و چه خبر است که معلوم نباشد فرمان محبت روز روانه شد و آنچه
 بعد ازین فرمود نیز رفته بهر حال کار تمام کرده باید آمد و زود آمد مصحح و در بقاصد و
 نامه دلم نیارزد و والسلام برین خان کو کلتاش سوم آبان ماه آگهی سال سی و
 پنج بستم و ششم ذی الحجه نهصد و دویشت که روز جشن و زین یون بود و قصد است
 معتقد خاص مفرح کامرانی تعویذ شادمانی فهرست ابواب محبت نسخه نهانخانه صدقت
 یعنی مفاوضه گرامی و ملاحظه نامی رسانید بستم یاما و آن دست کو دوستان را
 غدا که دل و راحت جان فرستد + میخواستم که شطرنجی از اوقات متبر که

بسم الله الرحمن الرحیم

م جرات بخشی نامه است مستمع ای طبیعت که تعلق از نیست و از بسبب بستی مرتبه بر عکس آن عمل و از میان راحت بخشی و ترک جرات بخشی بخوابد ۱۱۲ از ع ۱۱۳ اگر چه در باب آمدن
 م جرات بخشی نامه است مستمع ای طبیعت که تعلق از نیست و از بسبب بستی مرتبه بر عکس آن عمل و از میان راحت بخشی و ترک جرات بخشی بخوابد ۱۱۲ از ع ۱۱۳ اگر چه در باب آمدن
 م جرات بخشی نامه است مستمع ای طبیعت که تعلق از نیست و از بسبب بستی مرتبه بر عکس آن عمل و از میان راحت بخشی و ترک جرات بخشی بخوابد ۱۱۲ از ع ۱۱۳ اگر چه در باب آمدن
 م جرات بخشی نامه است مستمع ای طبیعت که تعلق از نیست و از بسبب بستی مرتبه بر عکس آن عمل و از میان راحت بخشی و ترک جرات بخشی بخوابد ۱۱۲ از ع ۱۱۳ اگر چه در باب آمدن

صلواتی بلب
نفسه بودن تا توانان
در دام طبیعت که مقتضای
این طبیعت که در ذات
عقل خدا آگاه اندازند
نفسه فی طبیعت
بغده مر که بکسب
مفهوم این سرف
اطمینان هم رسد
صلواتی از اطاعت
صلواتی از نامردان

گردان و العاقبة بالخیر بشیخ ابوالفیض فیضی الله تعالی بگرامی سیله ایشان تسلی خاطر
ضعفا که با سیری طبیعت عقل خدا آگاه ندارند نموده باشد که طبیعت برهم خورده این معنی
کذاب معرفت را ازین رهگذر اطمینان بهم رسد و نفسی چند که از عمر گمان برده میشود خرد را
از مشاطگی طبیعت باز داشته در بند نامردانه نفسا نه خود او را همیشه مغرور و اینده یاد و
از مغتنای عظمی شمردن ذات اقدس حضرت قبله گاهی دامت برکاته نوشته بودند موجب
مسرت خاطر شدنی الواقع اگر آن قدر دان این انگوید که گوید ای برادر بزرگوار قطع نظر
ازین نسبت طینی یا خاکی یا بدنی یا ظاهری امروز در معموره روزگار علمی با عمل آراسته
چنین بزرگی بس کیماست ایزد توانا آن مجموعه کمالات قدسیه را بجهت هدایت تکمیل
مانا قصان و سایر مسافران بادی طلب فراوان سال درین نثار و اراد و مارا توفیق خدمات
پسندیده و تحصیل ملکات سنجیده بدو آیین بشیخ فیضی فیاضی هشتم ربیع الآخر سنه هزار
از جمله فاخره لاهور تعرضه اشتیاق که ذریعه اتصال است رقم پذیر میشود و امید که بعافیت
رسد چه نویسم و کجا تو انم نوشت و چه قدر تو انم نوشت آنچه از دوری صوبه آن
اشرف برادران و اغراض ایشان بر دل این ششاق میرود اما اولاً چون بدیه حقیقت بین
نظارگی میشود از شیونات عالم آرا ابداع و تنوعات مراتب علمی
که بدایح بمنصه ظهور میشتابد اگر بصیر نگراید چه کند حاشا حاشا اگر راضی نشود
چه ناهمیدگی باشد و ثانیاً چون خدمت صاحب و بادشاه این کسست خاطر اخلاص
گزمین نیز اگر خرسند نباشد از عالم اخلاص چه نصیب برداشته باشد و ثالثاً چون غرض اصلی
ازین سفر عافیت انجام اصلاح احوال جمعی کثیر از مخلوقات آله که به وسیله
دور بینی و حق شناسی و خدا پرستی و نیک اندیشی و نیروی عقل حقیقت شناس

دورانی گفته سبب نزدیکی ایشان
دوران راست مردانه و مردانه
مغلوبانه اسکه علی باطل آراسته ملک
مفت مقدم است بر سبب بین برزنی گداز
طلبی طلب کمالات و تحصیل فیض
کردن از دود ملک فوت رخ که اغفال ازان
معدور باید ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ و ۱۲۵۷
خبر مقدم است و فواید آنچه از دور
امینندای خوشبختی آنچه از دور
بدولین بگذرد چه نویسم که در نوشتن
نی آید این سلسله ای چون دیده حقیقت
بینی نظاری میشود از گوناگونی قدرت
ابو القاسم فیضی
خاتون درنگانی و سبب علی که بنده خطاب
میشود و گاهی خوشی و گاهی غم است اگر چه
علیایی نایل نگردم چه کنم و ان شاء
شیخا که حبیبی شامی و صابر نشو و نما
بنافهیدگی و نادانی منسوب بشم و ان شاء
چون سبب این جدایی کار بادشاه نیست
لغنا خاطر من اگر باین دوری خرسند نباشد
از عالم اخلاص و محبت بادشاه چه بهره برد
باشم پس ضرورتاً بحسب اخلاص و نیاز
محبت بادشاه دارم ازین جدایی شامی
چهل شوی و ان شاء الله تعالی چون غرض اصلی
ازین سفر اصلاح احوال جمعی کثیر
که بواسطه یک اندیشی نیروی
عقل شایسته و عظمت
بادشاه خاطر نشان جان جا
کنند و نشان کرده از انجا
آوردن و مورد توفیق است
و این جمله شرط و اول ازین
آزوده باین نیک اندیشی
عالیان به خدا نشسته باشم
چون طبیعت را آراست

اخلاص

عظمت در دست ^{ایمانی و دست} از عصاره شود ^{بنی کف خیال} و فرسوس نازد ^{که نوال پذیرد} و فتنه را سجد ^{ملک به عیادت} ۱۲ ^{نخاسته نازد} این نامه در کتب ^{سلا}

دیدن دوم و چشم از پوشیدن و اسباب در نظر داشتن خستین نظر اندوه برد و غم گاه و صبر
و تسلیم پیوند جا وید بخشد و دید و غم افزاید و جان گزاید پس بخت در آنکه در افزون وید
اول جبنوے سخت کند و تگاپوے اصل نماید بشیخ فیضی فیاضی الله تعالی آن گرامی
برادر را از وسعت آباد علم بدولت آباد عمل آورده از حوادث روزگار که خوے و عادت
اوست متاثر و متاثری نگرداند و چون خلعت مردانگی پوشانده حالت فرزانی نیز بخش
مسافران کاروان سراسر دینار آنقدر کار و بار در پیش است که اگر اندک سهر
بجیب اندیشه فرو برند از پیشدستی و پیش رفتن یکے آزرده نباید بود و ویش اول
شب عنایت نامه حضرت قبله گاه بی دامت برکاته از پنج شش کرده رسیده ازین حیثیت
که مرده قدوم آن ولی نعمی بود مستر افزد و اما ازین جهت که آن اشرف برادران
بواسطه تب همی نفرمودند متالم گشت الله تعالی شفاے کرامت کند
بشیخ ابوالنجیر الله تعالی آن گرامی برادر را در حمایت الطاف بکران خود داشته
لگو ناگون مرادات رسانا و امر و متوجه منزل پیش شد شمارا بخندے کریم کارسانا
میسار و اندوه و ملال بخاطر راه ندید و بد و ام خدمت شایسته سعادوت اندوزید و
در نیایش ایزدی و تحصیل ملکات فاضله و آبادی وقت لحظه غفلت نرود و در خبر داری
فقرائے باب الله و دلجوئی ایمان و در یوزه و لها بیشتر توجه کنید اگر از دل گرفتگی من
چیزے نتوانم نوشت در دل نیا و رند و به نیکان و بدان راه خیر اندیشه بس بر بند
موجودات طراز خیر غالبے دارند آدمے از خود بینی شناسانے آید زیاده چه نویسد
شیخ ابوالنجیر همگی اندیشه و خدمت گیهان خدیو داشته در فراهم آوردن شایسته
خود با بیدارے نمایند و تحصیل خواسته های زمانے و برآمد مقاصد صوے هرگز

اینده بختی
 دقت و تدبیر
 بیاد مستعد
 قیام و دردی
 حاصل برآورد
 غفلت زد
 شش سه
 ای قول کن
 بفرمان
 در باب
 حکم بران
 نان ۱۲
 بفرمان
 خاطر که
 می بیند
 بنام
 من ناموش
 شود از
 معنای
 که وجود
 آه درین
 کاف است

ابو الفضل قزوینی

دسمبر

بغضایم که
کند بر کار و بخود
از قسم خراب
بهند آرد
از غرور و پستی
این نمی شنود
از این و دیگر
شاید یک
مطلوبه ایست
فانی است

۱۵۱ ای بعلبیر
نموده و در میان ضرورت
لیکن در پیشور و اجبر حفظ
غایبی اموات
خواجه زین العابدین
۱۵۲ پیغمبر اکرم
داد و دیار و قبول بشکند
ان منزه آنها را از جنت
بیک خدایش فضل و غلبه
باعتبار بوده است
۱۵۳

با هیچکس لجاج نکند که کار ساز حقیقی چنانچه باید بظهور آید لیکن اهل تعلق را لخته
 دل با سبب نهادن ناگزیر آید و بر خود را بجز حفظ ظاهر هیچ چیز نشمرند و چشم دل
 به نیرنگی تقدیر کشایند و آنقدر که در حوصله فرصت گنج از علم و عمل بهره بگیرند و بجزد بان
 و خدا جوین رسیده نیایش نمایند و محبت خواهند به شیخ ابوالبسکات
 اے عمده برادر کار و خلاصه عمل در دین و دنیا در صورت و معنی از خواستش
 فضول و غضب نامقبول خود را دور داشتن است که جمیع برگزیده های آله که بدرجته
 قبول رسیده ازین محبت است هوشیاری و تغافل از زلات ارباب برادر
 لازم و اندو بر دبار عرصه فساد را نگاهبانی کند و هر کار که کند بے تامل
 نکند و مادام که اندیشه درست نماید و نیک و بد آرا بدیده و ورین نه بیند و بد انایان
 مشورت نماید در هیچ کاری شتاب زدگی نکند و از اعتبارات دنیوی و
 اخروی از جانزود و دنیا و هجوم مردم باو است کارش غفلت افزائی
 و هوش ربائی به شیخ ابوالبسکات برادر گرامی موفق باشند الحمد لله
 که آن برادر نوشته بود که لخته فمیده تسلی خویش نمود با بامه جوش و خروش
 و اندوه و شایسته از نقصان بشریت است در بارگاه عبودیت گنجایش ندارد
 و همه خیر محض است جاب پایس گزارا خوشحالی بسکری و اندوه گر انجانیست
 و بعلیه نوشته شد به شیخ ابوالبسکات در مطالعه رقیه آن برادر حبان برابر
 مسرت رو و او همواره بعافیت باشند و در دوام خدمت حضور و لوازم
 شعور آنچنان باشند که هرگاه بالمشافه و بالمکاتبه حرفی درین باب گوید یا
 نویسد از قسم تا یک احتیاط باشد نه تاکید رستم در شفقات و تردوات

[illegible][illegible]

۱۲ قمر ۱۲۵۳ ای
خاطرین بر جبهه
شکست و توفیق
کن در این خفا
هم سید الشهدا روزی
جای پریشانی نونی
بماند شکست آن
افتخار آن ایام
هم افتخار کرد
نایب ۱۲۵۳
بجاست از پیش
افشای حاصل بود
له در

نفس خود را بمتاد ساخته مطمئن شوند تا مقاصد صوری و معنوی و کمار افتد که تن پرور
بجائی نرسد و متاثر از حوادث شد اندر ابرقه بلند نیاید خردمند کار شناس این چون
اقبال کشوده گردد و سراسر فاعل همه چیز چرخ جل جلاله نداند و چون داند که گفته این قدر
خیر رحیم است هر گز گفته که از روی طبیعت بشری باشد منضم شده جالب تشنگی و مست
و خرسندی بهر سه اللهم از قناه چه نویسد العاقبة بالعاقبة بعدة الملك قاسم خان
تبریزی و یوان شاه مرا و خاطر جمعیت احوال آن حفاظت آب متوجه است
امید که مسرور دل باشند از پیچ و صیقلی همرا بان و بے تدبیری این گروه جگر خون است
اول چنین بزرگے را بر سر زمینداری بردن چه لائق و هرگاه در زندان او اندند
و او خود هم اراده ملازمت داشته باشد بر کسی چه مانند شما مرد و اناسید و التیام
و لها کوشید و پیوسته در دربار بوده آگاه دل باشید و خورد و خواب
و فراغت کیسونهاده بدل و جان بخدمت شاهزاده جوان بخت اقبالند اهتمام
نمایند شنیده میشود که از بی التفاتی و حرکات شنیعه همرا بان خاطر قدسی شاهزاده بقدر
جباری دارد و در اوقات مرضیه بعضی رسانید الحمد لله شمار خداے تعالی عقل
و در اندیش و دل و انا و حوصله فراخ داده است اعتماد بر عنایت آتیه و عطوفت
پادشاهی نموده آنچنان رونق کار خود طلبند که همه زمینداران و گردنشان بسا کام
و لوازم اطاعت اهتمام نمایند و هرگز ادران صوبه بخوابند معروض دارند که عز قبول
خواهند یافت و همیشه از اخلاق پسندیده که فطرتی شاهزاده است یا میداده باشند
خصوصاً فوائد آتشکده و وقار و گذشتن از تقصیرات و معذورداشتن کوتاهی و صلهها و
داد و دهش و آگاه ولی شهاب روزی و مطالعه کتب اخلاق و خواندن شاهنام

فخامتن بر حج بودن

حالات شفا منہ

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بی بی خدیجه

چنین بزرگواران

فانما هذا هو الحق

تاریخ ۱۳۵۲

1934

مجلس شورای ملی

بازو

۱۰۰

در ان صوبه

۱۰۰

2

فوف

خ

1,	2
----	---

خلق
بی

ایضا فضل فرید

۱۵۱
 از باده شاه خوش
 کردم قبول شاد خویش
 مستم ای اگر
 شنیده آید که با پناه
 غایت ندارد و ناموس
 نیست
 اینجمله با حسن گفتنی
 با نادانی بسبب نقصان
 بود خیال تابانی
 بگفتنی بنیامین
 بجا بود
 آورده که این
 بگفتنی
 ۱۵۲

و محبت دارد کمتر آن راه می رود و الا از خدای بی چون اولاً از بادشاه و صاحب خود ثانیاً
برآمد مقاصد صوری و معنوی ایشان میخواهد و منورونی توجه و التفات بادشاهی نشان
عنايت و لطف الهی میداند و ازین که خواهش من پیرایه قبول یافته خرسندست
انشار اند تعالی آثار آن روز بروز افزون گردد و عجب و بسیار عجب که اظهار آزر دگی نموده اند
اگر بگوئیم رسیده که حضرت بی عنایت اند یقین دانند که ساد و مردی نادان گفته است یا
و انانی از نقصان خود خیال تباه بخاطر آورده که اینست حاشا حاشا که این بیجهت
خوش آمد یاد لجونی شما میگویم من که از سود و زیان خود برآمده راست و حق را از بیگانه دریغ
ندارم از مثل شما که چندین محبت و کجی در میان است چون مخفی دارم و اگر از فرمان اعرض
نما که گاهی شرف صد و در میابد آزرده خاطر اند خود انیمنی از اخلاص راسخ و عقل درست
ایشان و رسید اند چه رسمیت پاستا نه که بزرگان دولت با مخلصان خود که از فرو
اخلاص و اعتماد پایه اعتبارشان از مدار گذشته است بی ملاحظه هر چه بخاطر می رسد میفرمایند
صاحبی که آزر دگی خود ظاهراً سازد و ابل خرد این را عنایت عظمی دانسته خوشحالیها فرموده اند
و آنکه اظهار درویشی نموده اند اگر ازین آزر دگیها بخاطر رسیده اصلی ندارد که این درویشی نه بکار
وین آید و نه بکار دنیا و اگر داعیه الهی برین آورد آن خطر رحمانیست در مرتبه بظهور خواهد آمد
اما چون ایشان نعمت پرورده این درگاه اند مقتضیات حقیقت و اخلاص و الا آنست که
پاس خاطر فیاض صاحب خود که هم بادشاه صورتست و هم فرمانروای معنی دارند چه بنده
را لازمست که خواهش خود را در اراده صاحب محو سازد و قطع نظر ازین در شعار
راست معاملان بی رضای خود یوزمان و خاتمان جهان از احاد الناس لائق نیست چه
جای آنکه مثل شما اخلاصندان که در امر بزرگ انتظام دارند امثال ایشان حرف

کافه مصیبت و محنت
مطلب و بیکند ۱۲ قدس
مسکات مالک صاحب الزمان
لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
همیشه ۱۲ قدس صاحب الزمان
که بندگان خود را در حق ملک
شناس و در حق بی ادب بودن
با شاه جهان پیشین قدرتی
لازم و اندیش در حالیکه صاحب
و کمال عنایت و رعایت به
بنگلان خود را با بندین صورت
چگونه گنجایش و او که پیشین
مخزن که باعث آرزوی باشد
بزرگان کعبه اندر حرم سنان
با فتح نام شهرت کبار با کعبه
کعبه بنی ننگ و باضم تشدید
بانی بکعبه بنی ننگ باشد
جذب بکعبه از طرف خلافت
ش قدس ۱۲ گران غالب
آمد و قوله اگر قدر این آدمی اگر
در باین لبت آوردن اول
سیدان اقداس نعمت
سیدان که از یکدیگر
مندی نیت که از یکدیگر

در اول گذرانند تا بزبان چه رسد طریق خردمندی و روشن حقیقت مردم ظاهر پرست نمک
شناس بلکه آئین سوداگران معامله فهم آنت که در صورتی که خداوند جهان بے عنایت باشد
انجمن اندیشه بخاطر نرسد بلکه در هنگام خلوت و خدمات ولی نعمت بیشتر کوشش نمایند تا خود
آفرین کار فرمایان ملای علی شود و باعث توجه و عنایت صاحب الزمان شده نیکام
ازل و ابد گردد و فلیک که صاحب در نهایت عنایت و رعایت باشد در نیصوت خود چه گنجایش
که انجمن حرمی دل آزار مذکور شود اینها هم کیسوا از سخنها ی بزرگان پیشین اندکی از بسیار
بگویم حضرت شیخ علارالدوله شمانی که از کبار اولیا اند در زمان شباب وزیر بوده اند جذب
در رسیده رخصت حاصل کرده غلت اختیار کردند و چهل سال توفیق ریاضات و عبادات
که در حوصله بشری کمتر گنجد یافته در آخر با شبی قیامت را در واقعه می بیند که تحقیق اعمال
مردم میکنند یکبارگی حکم شد که کردارهای نیک و ثواب و عبادتهای چهل ساله علارالدوله در
یک پله و ثواب آنکه در ایام وزارت خود دل پیرزنی بدست آورده بود در پله دیگر نهند این پله
راج آمد چون شیخ ازین خواب عبرت بخش بیدار شد ماسف و افسوس داشت که اگر قدر این
سیدانستم هرگز مدبر و شفی ظاهری آدم و پیشه نوکری نمیکند اشم ای عزیز من این داستان برای
عوام الناس است و الا بعاقلان دور اندیش چه نویسم که پُر ظاهریست که در روشنی کار خود
تنها ساختن است و در نوکری کار جمعی سرانجام نمودن و اتفاق اولیا و عقلاست که نعمت
متعدی بهتر از نعمت لازم است درین سخن بسیار است و فرصت کم همان بهتر که خود را ازین
باز داشته بختان دیگر پر و ازم و دیگر ثواب اقبال آناری زین خان کو که خیل اظهار
رضامندی نوشته بودند بسیار خوشحال شدم از بزرگان با هم اتفاق و محبتی و انگاه در
کارهای باو شایب بغایت پسندیده و خوش ناست خصوصاً و لثمتی

رسد نعمت لازم
آنگاه صرف نیت
بیکدیگر
بنا شده و در
خوشنودی از
طرف شک
پسندیده